

مشابهی بر مطبوعات دارد. تداوم جو کلی اختناق، مستقیماً در مطبوعات انعکاس می‌یابد و آن حالت سربزیر و منفعلانه را بدان می‌دهد. اهمیت نقش مطبوعات نیز - که پیشتر به آن اشاره کردیم - و لزوم مهار کردن آن در جهت مهار کردن افکار عمومی، موجب اعمال فشار بیشتری بر آن می‌شود.

نخستین نتیجه‌ای که در رابطه با بررسی خود، از این ملاحظات می‌گیریم این است که تضادهای درونی هیات‌های تحریریه روزنامه‌های بزرگ، علیرغم همه اهمیتی که ممکن است در چهارچوب خود موسسه داشته باشد، و علیرغم همه نیروئی که ممکن است صرف آن شده باشد، با توجه به جو نامساعد و اختناق‌زده محیط بیرون، اثری آنچنان که باید بر وضع کلی مطبوعات نداشته و تغییری در خور وزن و خواست و نیروی توده مطبوعاتی را موجب نشده است. در توضیح عدم تناسب میزان نیرو و فشار توده مطبوعاتی و مقدار اثر آن بر مشی کلی مطبوعات باید یک بار دیگر موقعیت و کارکرد گروه‌های تحریری را بررسی کنیم: حالت انفعالی توده‌های مطبوعاتی هم علت و هم معلول افزایش قدرت و فعالیت گردانندگان مطبوعاتی بود. یعنی اینکه کناره‌گیری توده‌های مطبوعاتی و اگر از آنها از شرکت فعالانه در فعالیتی که عمدتاً زیر نفوذ رژیم بود، وسعت عمل و قدرت بیشتری را در اختیار گروه کوچک گردانندگان مطبوعاتی می‌گذاشت که بی‌تفاوتی یا همکاری یا همدستی‌شان با حکومت امکان کار آزادانه در محیط مطبوعاتی را به آنها می‌داد. از طرف دیگر، قدرت گرفتن این گروه، به‌نوبه خود، عامل بازدارنده‌ای بود که مانع فعالیت آزادانه توده تحریری می‌شد و آن را مهار می‌کرد. مساعدت حکومت با کارگزاران مطبوعاتی، عامل دیگری بود که بر قدرت آنان در مقابله با توده‌های مطبوعاتی می‌افزود. اگر مساله اختلاف موقعیت اقتصادی در درون تحریریه و تفاوت قابل ملاحظه میان دستمزد توده مطبوعاتی و حقوق گردانندگان را به این مجموعه بیفزائیم، تصویری کامل از وضعیتی بوجود می‌آید که در آن، انگیزه گروه کوچک سران برای مهار کردن گروه بسیار بزرگ‌تر توده روشن‌تر می‌شود، کنترل مستقیم و از داخل بر روی توده‌های مطبوعاتی، هر نوع حرکت اعتراض‌آمیز را بسرعت و در منشاء متوقف می‌کرد و این شاید مهمترین عامل درونی باشد که بر مطبوعات آخر دوران پهلوی، آن حالت سربزیر و رام و دنباله‌رو دولت را می‌داد.

بر اساس رابطه تاثیرپذیری آنی و مستقیمی که از آن سخن گفتیم، آغاز جنبش ضدسلطنتی ملت ایران که در نیمه دوم سال ۱۳۵۶ به شکل مشخص حرکت‌های جمعی و شورشی جلوه می‌کرد، تقریباً بلافاصله بر جامعه مطبوعات اثر گذاشت و سکون طولانی کار مطبوعاتی را برهم زد. پیش از آن، بحران عمیقی که بر رژیم پهلوی مستولی بود، به شکل‌های منزوی‌تر و نامحسوس‌تری خودنمایانده، در جامعه مطبوعاتی نیز بازتابی این چنین را بدنال آورده بود. همانگونه که گذشت، حرکت‌های منزوی، خودبخودی، و غریزی مقاومت مردم در برابر حکومت پهلوی، که به شکل‌های مختلفی از "نافرمانی مدنی" تا کم‌کاری نهانی، اعتصاب و یا در نهایت بصورت حمله‌های گروه‌های کوچک مسلح صورت می‌گرفت، گهگاه حرکت‌های نهانی و منزوی مشابهی را در داخل جامعه مطبوعات بدنال می‌آورد که بنا به همه دلایلی که پیشتر برشمردیم، اثری قاطع و محسوس بر ماهیت مطبوعات نداشت.

شکل‌گیری جنبش توده‌ای ضدسلطنتی، و نخستین حرکت‌های شورشی مشخص، که بر اثر تداوم و گسترش خود، کم‌کم بصورت حرکت‌های مشخص انقلابی درآمد اثری فوری بر جامعه مطبوعاتی گذاشته، حرکتی را بوجود آورد که نخستین جلوه علنی و جمعی آن نامه به جمشید آموزگار - نخست وزیر شاه - و مهمترین جلوه آن، اعتصاب دو ماهه مطبوعات در سراسر حکومت نظامی ارتشبد از هاری بود. در آخرین روزهای سال ۱۳۵۶، گروه بزرگی از روزنامه‌نگاران تهران، در نامه سرگشاده‌ای خطاب به آموزگار، بشدت به اعمال سانسور بر مطبوعات و همچنین "درج اخبار جعلی و مقالات بدون امضای دولتی" اعتراض کردند. در این نامه سرگشاده، روزنامه‌نگاران همچنین خواستار آن بودند که مفاد قانون اساسی رژیم گذشته درباره مطبوعات، از طرف دولت محترم شمرده شود. (۱)

(۱) اصل بیستم متمم قانون اساسی پیشین، درباره مطبوعات چنین حکم می‌کرد: "عامه مطبوعات، غیر از کتب ضلال و مواد مضره به دین مبین، آزاد و

نامه سرگشاده خطاب به آموزگار در دو مرحله برای او، محافل دولتی، فرهنگی، مطبوعاتی، سیاسی و اجتماعی ارسال و بین مردم تکتیر شد. در مرحله اول، نامه در روز ۲۷ اسفند ۱۳۵۶، بامضای ۹۵ نفر از روزنامه‌نگاران و سپس در مرحله دوم، همان نامه، با امضای ۹۴ نفر دیگر (در مجموع ۱۸۴ امضا) منتشر شد. این حرکت جمعی روزنامه‌نگاران، که توسط بعضی اشخاص و محافل آزادیخواه از جمله "قانون نویسندگان ایران" حمایت می‌شد، با توجه به شرایط زمان خود، حرکتی مهم و پرمفهوم تلقی شد و به همین دلیل بود که رژیم آموزگار فوراً به حرکتی برای مقابله با آن دست زد. در آغاز، عاملان رژیم، شروع به تهدید و پرونده‌سازی کرده ضمن "ممنوع‌القولم" کردن چندتن از کسانی که در تهیه نامه فعال بودند، کوشیدند که نامه سرگشاده را ساختگی قلمداد کنند. سپس، سعی بر آن شد که امضاکنندگان نامه، حرف و امضای خود را پس بگیرند، نامه دیگری ظاهراً توسط گروه کوچکی از روزنامه‌نگاران "رستاخیزی" تهیه شد که در آن، از "آزادی‌مطلق" مطبوعات ستایش می‌شد. کوشش و تهدید برای واداشتن روزنامه‌نگاران به امضای این نامه به جایی نرسید و فقط چند امضا که بیشتر آن نیز متعلق به کارکنان غیرتحریری (از جمله چند مستخدم بکلی بی‌خبر از اصل ماجرا) بود، برپای این نامه ستایش‌آمیز نهاده شد. اما بهر حال طبیعی است که ارگانهای حکومتی (رادیو تلویزیون و روزنامه رستاخیز) درباره آن بسیار تبلیغ کردند، بی‌آنکه موفق شوند اثر قابل ملاحظه نامه روزنامه‌نگاران معترض را، که بخصوص در خارج از کشور نیز بازتاب مناسبی یافته بود، خنثی کنند. نامه روزنامه‌نگاران معترض به آموزگار، از چند نقطه نظر مهم است. اول اینکه تجسم یک حرکت دسته‌جمعی علنی در مخالفت با سیاست مطبوعاتی - و در نهایت سیاست کلی - رژیم است، حرکتی که شاید مدتها سابقه نداشته است. اهمیت دیگر این نامه در این است که حرکت دستجمعی روزنامه‌نگاران، در یک نهاد

بقیه ۶ پاورقی از صفحه قبل

ممیزی در آنها ممنوع است. ولی هرگاه چیزی مخالف قانون مطبوعات در آنها مشاهده شود، نشر دهنده یا نویسنده بر طبق قانون مطبوعات مجازات میشوند. اگر نویسنده معروف و مقیم ایران باشد، ناشر و طابع و موزع از تعرض مصون هستند"

اجتماعی بسیار مورد توجه، با مخاطبان بیشتر، صورت می‌گیرد و در نتیجه، حرکت ملت تازه بپا خاسته را که هنوز بعنوان حرکتی "بی‌هویت" و "منزوی" تلقی می‌شود، در سطوح بالای حکومت منعکس می‌کند و به آن "رسمیت خبری" می‌دهد. بعبارت دیگر، در حالیکه هنوز خود حرکات شورش مردم در قم، یزد و... با مفهوم واقعی سیاسی آن مطرح نمی‌شود، بازتاب آن از نقطه نظر مفهوم سیاسی‌اش بررسی می‌شود در محافل دولتی و ملی، و حتی در خارج از کشور مورد بحث قرار می‌گیرد.

لحن نامه اعتراضی روزنامه‌نگاران نیز، با توجه به شرایط زمان خود اهمیت خاصی دارد. (۱) این نامه که با لحنی قاطع و بدون زمینه‌چینی‌های "دلجویانه" متداول نوشته شده بود، نشان‌دهنده این واقعیت است که تحمل روزنامه‌نگاران در برابر فشار اختناق بسر آمده و آنانرا سرانجام به اعتراض به شرایطی کشانده که از مدت‌ها پیش بر آنان مستولی بوده است. با توجه به محیط کلی مطبوعات، و جو اختناق آمیزی که هنوز در کشور بطور دست نخورده باقی بود و هنوز نشانه‌های سقوط اجتناب‌ناپذیر رژیم پهلوی چندان آشکار نبود، نامه اعتراضی روزنامه‌نگاران بسیار جسارت آمیز به نظر می‌رسید و تنها شروع جنبش روبرو گسترش نوده‌های مردم است که می‌تواند ظهور نسبتاً ناگهانی آن در جامعه مطبوعات را توجیه کند. اگر حرکت‌های انقلابی در شهرهای مختلف کشور صورت نمی‌گرفت و اگر پشت‌گرمی نوده مطبوعاتی به این حرکت‌های ضدحکومتی مردم نبود، مشکل می‌شد انتشار چنین نامه‌ای و بخصوص اثر گسترده آن را مجسم کرد. گذشته از این ملاحظات کلی، نامه اعتراضی روزنامه‌نگاران خطاب به آموزگار از یک نقطه نظر حرفه‌ای (خصوصی) بسیار در خور بررسی است، چرا که بی‌آنکه تهیه‌کنندگان آن واقعا قصد آن را داشته باشند، نامه‌ای بسیار "عاطفی" و از نقطه نظر روانشناسی در خور بررسی عمیقی است. اکنون که بیش از دو سال از نوشتن این نامه گذشته، نخستین احساسی که از خواندن آن به دست می‌آید، این است که روزنامه‌نگاران، از اعمال فشار شدید حکومت بر مطبوعات که موجب

(۱) برای مطالعه متن کامل این نامه، به بخش ضمیمه‌های پایان کتاب مراجعه شود.

می‌شود که در نهایت آنان را به صورت "همدستان" دولت جلوه دهد، عمیقاً ناراضی و شرمسارند. این محتوای عاطفی نامه، که از یک حس "سرخوردگی" قدیمی و از ناتوانی "رقت‌آوری" در مقابله با دستگاههای گسترده اعمال فشار پلیسی رژیم شاه حکایت می‌کند، از خلال جمله‌های بیش‌از نیمی از متن نامه بچشم می‌خورد و چنین به نظر می‌آورد که گرچه نامه خطاب به حکومت و غرض اصلی و آشکار آن اعتراض به سانسور و کنترل مطبوعات بوده است، مخاطب واقعی آن مردم هستند که روزنامه‌نگاران در برابر آنان احساس شرمساری می‌کنند. چرا که می‌دانند از طرف آنان به همدستی و همکاری با حکومت متهم هستند. (۱)

گذشته از شرایط کلی کار مطبوعاتی، که یک چنین احساس شرمساری روزنامه‌نگاران - و "اتهام" منتسب به آنان - را توجیه می‌کند، به نظر می‌رسد که عامل مستقیم‌تری که بدینگونه در محتوای "عاطفی" نامه اثر گذاشته، چاپ مقاله معروف "احمد رشیدی مطلق" و پیامدهای آن باشد. درباره این مقاله کوتاه‌سراسر ناسزا خطاب به آیت‌الله خمینی، که با امضای موهوم "احمد رشیدی مطلق" در روزنامه اطلاعات (۲) چاپ شد، بسیار سخن گفته شده است. بعضی گروه‌های بشدت طرفدار آیت‌الله خمینی، درباره اهمیت این نامه بسیار اغراق کرده، به این دلیل که کشتار شهر قم در دیماه ۱۳۵۶ بنحوی با چاپ این مقاله رابطه داشته، نقش مهمی برای آن در شروع جنبش ضدسلطنتی قائلند. ما را به این برداشت غیرعلمی بسیار ساده‌لوحانه کاری نیست، اینقدر هست که تاثیر رویدادهای ناشی از مقاله "رشیدی مطلق" برنامه روزنامه‌نگاران معترض، که ماه بعد از آن رویدادها نوشته شده، بنظر ما بدیهی می‌رسد. روشن است که مقاله "رشیدی مطلق" که اثر تحریک آمیز قابل ملاحظه‌ای بر خوانندگان داشته، توده‌های مطبوعاتی را نیز عمیقاً متاثر کرده است، بویژه که این توده‌های مطبوعاتی، در تهیه، چاپ و توزیع این مقاله کوچکترین نقشی نداشته، اما بطور غیرمستقیم، به همدستی در انتشار آن متهم می‌شده‌اند.

(۱) به نیمه دوم متن نامه، که در قسمت ضمیمه کتاب چاپ شده، توجه کنید.

(۲) اطلاعات شماره ۱۵۵۰۶، هفدهم دی ۱۳۵۶ - صفحه ۷

گسترش حرکت انقلابی مردم، بی‌آنکه هنوز در فضای "رسمی" کار مطبوعات تفاوت چندانی را موجب شود، روزنامه نگاران و بویژه توده مطبوعاتی را از رخوتی طولانی بیدار می‌کرد و به پیروی از موج جنبش مردم می‌کشاند. درحالیکه دستگاههای نظارت حکومتی حتی هشیارتر و حساس‌تر می‌شد، توده مطبوعاتی، با اتکا به نیروی مردم، توانائی می‌یافت که در برابر اختناق حکومتی علنی و بطور جمعی مقاومت کند.

تقریباً تمامی توده روزنامه‌نگاران کیهان، از فردای روز جمعه ۱۷ شهریور، در واکنش به کشتار مردم تهران دست از کار کشیدند. تجربه ۱۷ شهریور برای روزنامه‌نگاران، تجربه‌ای بی‌همتا و بیدار کننده بود. برای نخستین بار، نه یک خبرنگار یا یک عکاس، بلکه تقریباً همه روزنامه‌نگاران از نزدیک، از نزدیک‌ترین مسافت مکانی و عاطفی، با عظمت آنچه در کوچه و خیابانهای کشور می‌گذشت، آشنا می‌شدند. از روزهای پیش از آن، بسیاری از روزنامه‌نگاران، به بهانه جمع‌آوری خبر، در تظاهرات خیابانی شرکت جسته بودند. در هفده شهریور نیز، که جمعه‌ای بود، بسیاری از آنان نه به اقتضای وظیفه، بلکه تنها به انگیزه شرکت در تظاهرات، به خیابانها رفته بودند، بنابراین حضور آنان در صحنه رویدادها، تکلیف شغلی نبود، بلکه ناشی از تعهدی درونی بود که همگام با بیداری حدت می‌یافت. خبرنگاری که پس از کشتار صبح جمعه ۱۷ شهریور، داوطلبانه به روزنامه رفت تادیده‌های خود را منتقل کند، خبرنگاری تازه بیدار شده بود که تجربه‌ای تازه، تجربه شرکت مستقیم در رویدادها و نه نظاره‌گری حرفه‌ای آنها با خود به روزنامه می‌برد. چند تن از خبرنگاران آن روز زارزار گریستند و دچار ضربه عصبی شدند. و به احتمال نزدیک به یقین، تنها اهمیت رویدادهائی که می‌بایست در روزهای آینده اتفاق می‌افتاد، مانع اعتصاب علنی و اعلام شده آنان شد.

توده روزنامه‌نگار کیهانی، از روز ۱۷ شهریور، در محل تحریریه حاضر می‌شد اما کار نمی‌کرد. روزنامه تنها توسط چند تن از سران تحریریه و چند روزنامه‌نگار "دستگاهی"، و با بهره‌گیری از تلکس‌های خبرگزاری پارس و

اعلامیه‌های حکومت نظامی تهیه می‌شد. نظری به شماره‌های کیهان در این روزها بخوبی نشان می‌دهد که روزنامه حالتی کاملاً استثنائی، و ظاهری کاملاً "نظامی" دارد.

اعتصاب اعلام نشده تحریریه کیهان با وقوع زلزله طیس در روز ۲۵ شهریور پایان یافت. عظمت این فاجعه، و استفاده‌ای که روزنامه‌نگاران بطور سنتی از این‌گونه رویدادها برای نشان دادن نابسامانی‌های حکومت می‌کردند، آنان را دوباره به کار برگرداند. بویژه آنکه فعالیت‌های کپک‌رسانی به زلزله‌زدگان طیس نیز، بدلیل شرایط موجود، خودبخود حالت مشخص سیاسی بخود گرفته بود.

از این گذشته، اعتصاب تحریریه کیهان، در درازمدت می‌توانست نتیجه‌ای مخالف هدف اعتصابگران را بدنبال آورد و در نتیجه لازم می‌بود که بدان پایان داده شود: گفتیم که علیرغم این اعتصاب اعلام نشده، روزنامه همچنان منتشر می‌شد و بدلیل استفاده بیش از حد گردانندگان روزنامه از تلکس‌های خبرگزاری پارس و اعلامیه‌های نظامی، روزنامه حالتی کاملاً دولتی و نظامی بخود گرفته بود. در نتیجه، از ظاهر آن چنین برمی‌آمد که اوضاع امن، و کشور آرام و در کنترل نیروهای انتظامی است. و بدیهی است که هدف اعتصابگران کیهان بهیچ وجه این نبود که روزنامه یک چنین وضعیتی را القا کند.

همچنین، عامل ثانوی دیگری روزنامه‌نگاران را به پایان دادن به اعتصاب خود تشویق می‌کرد. در این روزها، "مجلس شورای ملی" شاه، صحنه نمایش‌های کاملاً غیرمنتظره‌ای از "دموکراسی" پارلمانی بود. در حالیکه ژنرالها و ارتش شاهنشاهی هر چه بیشتر در گیر مقابله‌ای رویارو با نیروهای بپاخاسته مردم در کوچه و خیابان شهرها می‌شدند، رژیم محتضر شاه با برپاکردن یک بازی پرسر و صدای پارلمانی می‌کوشید که توجه توده‌های مردم را از صحنه‌های روبه‌گسترش نبرد رویارو منحرف کند و آنان را با نمایش‌های دموکراسی پارلمانی بفریبد. کوشش برای انعکاس هرچه گویاتر این بازی پارلمانی، که خود نیز بسیار گویا بود و هیچکس را فریب نمی‌داد، یکی دیگر از انگیزه‌های آغاز دوباره کار روزنامه — نگاران شد.

اما بدیهی است که بازی "دموکراسی" در هنگامی که تاثیر و پیامدهای آن به فراتر از محدوده مصالح حاکمیت و ظرفیت آسیب‌پذیری آن تجاوز می‌کرد،

می‌بایست پایان یابد. این بازی، دستکم تا آنجا که به حوزه مطبوعات محدود می‌شد، با حرکت تند و بر سر عقل آورنده‌ای پایان یافت:

در صبح روز ۱۹ مهر ۵۷ یک سرگرد و یک سرهنگ ارتشی، با مأموریت نظارت مستقیم بر مطالب و نیت‌های روزنامه‌های کیهان و اطلاعات، به ترتیب در تحریریه این دو روزنامه حضور یافتند. حضور این دو مأمور ارتشی، فوراً واکنشی حاد و غیر منتظره را از تحریریه‌های کیهان و اطلاعات بدنبال آورد. روزنامه‌نگاران دست از کار کشیدند. همبستگی فوری کارگران چاپخانه، و سپس کارمندان اداری با روزنامه‌نگاران، اعتصابی کلی و بمعنای واقعی کلمه را ممکن کرد. پادرمیانی‌های دکتر مصطفی مصباح‌زاده، و دست بسر کردن کمابیش محترمانه سرگرد ارتشی، نتوانست حرکت اعتصابی را بنشانند. نیروی کارگران چاپخانه، چه از نظر فنی و چه از نظر سیاسی این پشتگرمی را به روزنامه‌نگاران میداد که اعتصاب روزنامه‌های بزرگ را اعلام کنند و شرط‌های خود برای پایان دادن به اعتصاب را رسماً به دولت اطلاع دهند. هیاتی دهنفوری از نمایندگان روزنامه‌نگاران و کارگران سه روزنامه آیندگان، اطلاعات و کیهان تشکیل و مأمور مذاکره با دولت شد. در همین حال، کارکنان هر کدام از سه روزنامه، کمیته‌هایی متشکل از نمایندگان سه گروه کارگر، روزنامه‌نگار و کارمند اداری را برای هماهنگ کردن فعالیتهای اعتصاب تشکیل دادند و محل تحریریه روزنامه‌ها، ستاد این کمیته‌ها و محل گردهمائی کارکنان روزنامه‌ها شد. بدینگونه، مطبوعاتی‌ها برای نخستین بار در زندگی خود، حرکت و فعالیت سیاسی علنی کاملاً تازه و بیسابقه‌ای را تجربه کردند: نمایندگان مطبوعاتی‌های اعتصابی درگیر مذاکراتی پایان ناپذیر با نخست‌وزیر و دوسه وزیر او شدند، در حالیکه به نیرویی عظیم و تازه بازیافته، یعنی نیروی اعتصاب همه روزنامه‌های بزرگ کشور - عملاً همه روزنامه‌های کشور - متکی بودند. مقر تحریریه روزنامه‌ها نیز محل گردهمائی‌ها، سخنرانی‌ها و رفت و آمد شخصیت‌ها و گروههائی شد که با دسته گل می‌آمدند و تبریک می‌گفتند و می‌رفتند. بیداری مطبوعات از خواب ژرف چندین ساله، در فضائی گرم و پرشور جشن گرفته می‌شد.

مذاکرات مطبوعات اعتصابی با شریف امامی و وزیران او، در شامگاه ۲۲ مهر با صدور اعلامیه‌ای با امضای شریف امامی، منوچهر آزمون (وزیر مشاور در امور

اجرائی) و محمد رضا عاملی تهرانی (وزیر اطلاعات و جهانگردی) و نمایندگان اعتصابیگران پایان یافت. و روزنامه‌نگاران و کارگران و کارکنان مطبوعاتی، صبح روز یکشنبه ۲۳ مهر ۵۷ بسر کار خود بازگشتند. در اعلامیه دولت، پس از اشاره به مذاکرات دو طرف، گفته می‌شد که: "... سرانجام، در مقابل خواسته‌های مندرج در قطعنامه مورخ نوزدهم مهرماه ۵۷ نویسندگان، کارکنان اداری و کارگران فنی موسسات مطبوعاتی، این اعلامیه از طرف دولت صادر گردید:

۱ - نمایندگان اعتصاب کنندگان در قطعنامه خود خواستار رعایت لغو کامل سانسور مطبوعات شده‌اند. دولت آزادی مطبوعات را برابر قانون اساسی تضمین می‌کند.

۲ - دولت با تاکید بر درستی سیاست آزادی مطبوعات تضمین می‌کند که در انجام وظایف قانونی کارکنان مطبوعات کشور هیچگونه دخالت و اعمال نفوذ مستقیم و غیر مستقیمی از سوی دستگاهها و مقامات دولتی صورت نگیرد.

۳ - دولت امنیت حرفه‌ای کلیه کارکنان مطبوعات کشور را تضمین می‌کند و مرجع رسیدگی به هر گونه تخلف مطبوعاتی را برابر قانون اساسی مقامات قضائی اعلام می‌دارد". (۱)

کار مطبوعاتی، با اتکا به این "سند رهائی"، با سرو صدای همه جا گیر "پیروزی" و در میان گل‌ها و سخنرانی‌های گروه‌های تبریک‌گو از سر گرفته شد. واقعیت نیز این است که آنچه گذشته بود، برای مطبوعات تازه بیدار شده ایران، پیروزی بزرگی بود. اما امروز، در حالیکه بیش از یکسال و نیم از این رویداد گذشته، نظری به روزنامه‌های آزاد شده بوضوح نشان می‌دهد که این آزادی تا چه حد محدود و شکننده بوده و روزنامه‌ها تا چه حد خجولانه و باناباوری از آن استفاده می‌جست‌ه‌اند. نظری به همین نخستین شماره کیهان آزاد شده، گفته مارا تایید می‌کند:

درست است که چندین ستون از صفحات روزنامه به سرمقاله و مقاله‌ها و خبرهای مربوط به اعتصاب و استقبال گروه‌های مردم از آن، اختصاص یافته، تقریباً در هر صفحه، اشاره‌ای به این واقعیت که دولت‌ها همیشه آزادی مطبوعات

را زیر پا می گذاشته‌اند، دیده می‌شود. صفحه ۲۲، تقریباً سرتاسر منعکس‌کننده اعتصاب‌هایی است که در همه‌جای کشور جریان دارد. اما روزنامه، که تیتراژ آن "پایان یک قرن سانسور" است، روزنامه آن روزهای خون و آتش و نفرت از رژیم سلطنتی نیست، روزنامه یکماه پس از کشتار ۱۷ شهریور میدان ژاله نیست. هنوز در صفحه اول، تصویر "شهبانو" را دارد و در صفحه آخر "شاهنشاه" را که در برابر جمع وزیران، درباره اسلامی بودن آستان قدس رضوی سخن می‌گوید. اما به این همه کنجاوی و جستجو در صفحات روزنامه نیازی نیست. نظری به وسط صفحه سوم همین شماره روزنامه کیهان، به نحوی گویا و "سمبلیک"، و بی‌نیاز از هر تفسیری، از بعد واقعی آزادی‌مطبوعات، یا دستکم از چگونگی استفاده مطبوعاتی‌ها از آن خبر می‌دهد:

در این صفحه، عکسی بزرگ و سه ستونی از جلوی کنسولگری فرانسه در تهران چاپ شده که چند نفر، گلدانهای "گلایول" در دست، در برابر آن ایستاده‌اند. شرح طولانی زیر این عکس حاکیست که گل فروشان تهرانی در آن روزها از افزایش بی‌سابقه فروش گل گلایول متعجب‌اند. خریداران گلها در جواب کنجاوی آنان می‌گویند که این گلها را برای سفارت فرانسه می‌خرند. انگیزه آنان این است که - عیناً از روزنامه کیهان نقل می‌کنیم -:

"چون ژیسکاردستن علاقه خاصی به این گل دارد و خریداران گل هم این روزها علاقه خاصی به فرانسه و پایتخت افسانه‌ایش پیدا کرده‌اند. همراه گل کارتهائی ارسال می‌شود."

این عکس بزرگ، و شرح طولانی زیر آن که شاهکار به نعل و به میخ زدن، و پرگفتن برای چیزی کی گفتن است، کوششی - البته ناموفق - برای گفتن این یک جمله ساده است که:

"در این روزها گروه‌هایی برای تشکر از دولت فرانسه که اقامت آیت‌الله خمینی را در حومه پاریس پذیرفته، دسته‌گل و پیامهای تشکر به سفارت فرانسه می‌برند"!!

چسبیده به این مطلب، یک خبر کوتاه یک ستونی دیده می‌شود که از جسارت بیشتری خبر می‌دهد. اما همچنان مؤید گفته ماست: "کتاب" مادر" ماکسیم گورکی در دورود توقیف شد". این خبر، برخلاف شرح عکس

"گلابول" کاملاً صریح، بی‌لغافه و مستقیم است. اما بهر حال، روی دیگر همان سکه احتیاط و ناپاوریست؛ خبر مهم و "سیاسی" تشکر مردم از دولت فرانسه برای پذیرائی‌اش از آیت‌الله خمینی، با پرده پوشی‌ها و پیرایه‌های لفظی و روزنامه‌نگاری، بصورت "بی‌خطر" عرضه شده، در مقابل، خبر "بی‌خطر" و بی‌اهمیت توقیف یک کتاب ممنوع، بدون پیرایه، صریح و روشن، در روزنامه آمده است.

اگر به گذشته برگردیم، و شرایط مشخص زمان مورد نظر را آنگونه که بوده است بخاطر آوریم، شاید بتوانیم این احتیاط روزنامه‌نگاران را تا اندازه‌ای توجیه کنیم. پیش از هر چیز، حتی اگر "آزادی" مورد موافقت دولت شریف امامی، خودبخود ابعاد گسترده‌تری می‌داشت، مطبوعات ایرانی که سالها در تنگ‌ترین قفس اختناق بسر برده بود، طبعاً نیز نمی‌بایست در فضای ناگهان گشوده‌ای که در برابر خود می‌یافت، چندان دور پروازی کند. حرکت اعتراضی مطبوعات و اعتصاب کارکنان آن، با آگاهی و چیرگی آغاز شده، با شایستگی و ماهرانه به پیش رفته و با حرکتی قاطع و ماهرانه نیز پایان گرفته بود. مجموع حرکت آنچنان بود که از صنفی آنچنان تازه کار در اینگونه حرکت‌های پراهمیت و پیچیده سندیکائی و سیاسی، بعید می‌نمود و حق است که از این بلوغ سیاسی روزنامه‌نگاران و دیگر کارکنان مطبوعات ستایش شود. اما برخلاف اعتصاب که حرکتی آنی و ناگهانی است، پرواز در فضای آزادی، بفرض آنکه این آزادی واقعا پهنای گسترده و واقعی داشته باشد، حرکتی متکی بر عادت و تجربه است. چیزی که مطبوعات ما، تا سه چهار روز بیشتر، فاقد آن بود. از این رو، شاید دودلی و ناپاوری روزنامه‌نگاران، در نخستین روزهای "آزادی" طبیعی باشد. از طرف دیگر، باید پذیرفت که آنچه در برابر روزنامه‌نگاران گشوده می‌شد و خود آنان نیز در ستایش آن هلهله بسیاری می‌کردند، نه فضائی آزاد، که فرصتی زودگذر و مجازی بود. در واقع رژیم روبه احتضار و بشدت خودباخته پهلوی، واقعا در شرایطی نبود که خصلت سالهای دراز خود را ناگهان به کناری نهد و یکشبه "دموکراتیک" و "آزادخواه" شود. بویژه آنکه شرایط بسیار دشوار و بیسابقه‌ای که در گیر آن بود، به هیچ وجه اجازه یک چنین بازیهای "دوران صلح" را به آن نمیداد. پذیرفتن آزادی مطبوعات و اعلام پرسرو صدای آن

تنها یک حرکت تاکتیکی در صحنه کلی سیاست کشور و در نهایت نوعی عقب نشینی در برابر تعرضی غیر منتظره از سوی جبهه ای بود که کمتر از هر جبهه دیگری، انتظار پیشروی آن می رفت. این واقعیت را نیز باید بخاطر داشت که دولت شریف امامی زمانی با "آزادی" مطبوعات موافقت می کرد که در چندین شهر بزرگ کشور، از جمله تهران، حکومت نظامی برقرار بود و حاکمیت آخرین "سیاستمداران" غیر نظامی رژیم شاه، با گسترش هر چه بیشتر صحنه رویارویی ارتش شاهنشاهی و توده های انقلابی مردم، رنگ می باخت و اهمیتی ثانوی می یافت. بدون شک مجموعه این شرایط دستکم از نقطه نظر روانی، در کوتاه پروازی روزنامه ها در فضای "آزادی" پایان مهر ماه ۵۷ مؤثر بوده است. این واقعیت را نیز بخاطر داشته باشیم که سلسله مراتب تحریریه روزنامه ها، طبعاً همان نظم قدیمی خود را داشت و گردانندگان روزنامه ها، همچنان آن عده از روزنامه نگارانی بودند که بر طبق موقعیت و وابستگی خود نسبت به رژیم، با هر گونه تغییر بنیادی رابطه روزنامه ها با رژیم مقابله کرده، از این راه، نقش قابل ملاحظه ای را در تنگ کردن فضای "آزاد" پس از اعتصاب ایفا می کردند، و شاید این واقعیت که خبر مربوط به دسته گل های گلایول توسط یکی از همین گردانندگان روزنامه تهیه شده بود از این نظر بسیار پر مفهوم باشد.

با اینهمه، تجربه "اعتصاب اول" مطبوعات، برای روزنامه نگاران و دیگر کارکنان مطبوعاتی پیامدهایی آنچنان مهم و ماندنی داشته است که آنرا می توان بی هیچ ملاحظه ای رویدادی "تاریخی" خواند. این اعتصاب پیش از هر چیز، برای روزنامه نگاران، یک حرکت عظیم "آزادبخش" بود. "اعاده حیثیت" یک نسل تمام از روزنامه نگاران سر کوفت خورده و "دولتی" و "ساواکی" - آنچنان که در آراء عمومی تصور میشد - بود. پس از سالهای دراز، بازیابی هویت مستقل روزنامه و روزنامه نگاری و از همه مهمتر، جهشی برای رهایی از بندهای رختی ژرف و کهنه برای پیوستن به موج پر خروش حرکتی توده ای بود که خیابانهای همه شهرهای کشور را فرا می گرفت. در یک کلمه، همانگونه که بسیاری از خود روزنامه نگاران گفته اند، "اعتصاب مهر ماه"، "غسل تطهیر روزنامه نگاری ایران

ازنگ کهن تسلیم بی قید و شرط در برابر رژیم پهلوی بود.

در واقع، اعتصاب مهر ماه مطبوعات، اثر روانی و حیثیتی عظیمی داشته است و استقبال مردم از روزنامه نگاران و روزنامه های پس از اعتصاب مؤید اهمیت این پیامد آن است. یک پیامد مهم دیگر، این بود که اعتصاب، برای نخستین بار، به آنچه پیش از آن "خانواده مطبوعات" نامیده میشد و تنها مفهومی لفظی بود، هویتی واقعی و وزنه ای سیاسی داد. برای نخستین بار گروههای مختلف کارکنان یک روزنامه، با یکدیگر و با کارکنان دیگر روزنامه های اعتصابی آشنا شدند و در یک حرکت مشترک سیاسی شرکت کردند. نیروی کار مطبوعاتی، برای نخستین بار، جلوه ای کمی و قابل لمس یافت، بخصوص که "پیروزی اعتصاب"، برد و بعد بالقوه این نیرو را نیز مشخص می کرد. نزدیکی و تماس دائمی و همبستگی گروههای مختلف کارکنان روزنامه ها، که بخصوص در اعتصاب دوم مطبوعات منسجم تر شد و تداوم بیشتری یافت تحولی کاملا تازه بوده که تاثیر آن بر کار مطبوعاتی، حتی اکنون که شرایط بکلی دگرگون شده، هنوز ادامه دارد و عاملی تعیین کننده در مناسبات درون هر مؤسسه مطبوعاتی و در کل جامعه مطبوعات است.

سه هفته پس از پایان اعتصاب اول، اعتصاب دوم مطبوعات آغاز شد و دو ماه طول کشید. در سحر گاه روز ۱۵ آبان ۵۷، یعنی در فردای روز "تهران سوزان"، و چند ساعتی پس از بروی کار آمدن دولت نظامی ارتشبد از هاری، محل سه روزنامه بزرگ تهران مورد حمله و دستبرد افسران حکومت نظامی قرار گرفت و چند روزنامه نگار بازداشت شدند. شماره آن روز صبح "آیندگان" که شرحی طولانی از "تهران سوزان" را با خود داشت، توقیف شد. ظاهرا حکومت از هاری می خواست از همان لحظه آغاز کار، فعالیت مطبوعاتی را مستقیما و بدون بازیهای بیهوده و بیمورد "دموکراتیک" مهار کند و هجوم به دفتر روزنامه ها، برای این منظور بود و نه برای آنکه روزنامه ها بسته شود. اما روزنامه نگاران، و همراه آنان کارگران و کارمندان مطبوعاتی کار نکردند و اعتصاب دو ماهه مطبوعات از اول تا آخر دوران نخست وزیری از هاری ادامه یافت و در روز شانزدهم دی ماه با آغاز نخست وزیری شاپور بختیار، آخرین نخست وزیر رژیم سلطنتی، پایان گرفت.

از آنجا که مبحث ما چیز دیگریست و این اعتصاب تنها مرحله ای از روند کار مطبوعاتی و بخشی از زمینه کلی بحث مورد نظر ما را تشکیل میدهد ، بخود اجازه می دهیم از توصیف جزئیات و تعریف تاریخچه این دو ماه بسیار مهم که برای خود مطبوعاتی ها اهمیتی تاریخی دارد ، بگذریم . تنها به این مختصر بسنده می کنیم که اگر شرایط کلی دوران ازهاری را با پایان دوره نخست وزیری شریف امامی مقایسه کنیم ، و اگر دو ماه بسیار پر رویداد اعتصاب دوم مطبوعات را با چهار روز نسبتاً آرام اعتصاب اول در برابر هم قرار دهیم می توانیم بگوئیم که تجربه اعتصاب دوم و دستاوردها و پیامدهای آن ، به همین نسبت بزرگ تر و سازنده تر ، و برای جامعه مطبوعات غنی تر و تعیین کننده تر بوده است . پس به همین نسبت ، بر تعریف های فهرست ولری که در مورد اعتصاب اول ارائه کرده ایم ، تأکید می کنیم : اعتصاب دوم نیز ، تطهیر تمام و کمال روزنامه نگاری ایران از ننگ تسلیم در برابر رژیم پهلوی بود . بازیابی کامل هویت مستقل روزنامه نگار ایرانی ، و آشتی نهایی توده های مردم با جامعه مطبوعات بود که تا کمی پیش از آن " شریک دزد و رفیق قافله " تلقی میشد . بر اثر این آشتی ، روزنامه نگار ایرانی برای نخستین بار با سر بلندی حرفه خود را اعلام می کرد و در تظاهرات و راهپیمایی های دوران اعتصاب ، بارها به نفع " روزنامه نگاران مبارز " نیز شعار داده شد . در شرایط بسیار نا مساعد اقتصاد " جنگی " ، استمداد مالی روزنامه نگاران و کارکنان مطبوعاتی جوابی شور انگیز گرفت و از طرف مردم در حدود سه میلیون و نیم تومان به حساب کمک به مطبوعات اعتصابی ریخته شد . برای خود مطبوعاتی ها ، این دو ماه ، شصت روز زندگی در بطن جنبش ، و همراهی مستقیم با موج حرکت های هر روزی قیام ضد سلطنتی بود . دیگر هیچ بهانه شغلی وجود نداشت . شرکت اکثریت روزنامه نگاران در رویدادهای توده ای آن دو ماه شرکت مستقیم آنان در مبارزه بود . این روزها ، همچنین روزهای تمرین کار جمعی سیاسی بود . اجتماع هر روزه کارکنان اعتصابی مطبوعات ، انتشار بولتن ها و خبر نامه ها ، تماس و همکاری با دیگر گروهها و صنف های اعتصابی ، تدارک تظاهرات مستقل ، بعد سیاسی تازه ای را به فعالیت کارکنان اعتصابی میداد و آنان را هر چه بیشتر از چهارچوب تنگ اعتصابی صنفی دور میکرد .

این دو ماه ، همچنین دوران زندگی مشترک روزنامه نگاران ، کارگران و کارمندان هر روزنامه بزرگ و همه روزنامه های بزرگ با هم بود . دوران همبستگی واقعی و عملی در جریان یک مبارزه مشخص سیاسی ، با برنامه و هدفی مشخص و بر اساس تصمیم گیری و راهیابی مشترک هر سه گروه مطبوعاتی بود . دوران انسجام نهایی هویت "خانواده مطبوعات" و زمان شکل گیری مشخص "نیروی مطبوعات" بود .

اعتصاب دو ماهه ، بخصوص دوران از هم پاشی نظام اجرائی اختناق پهلوی ، و در نتیجه ، دوران پایان قیمومت دستگاههای نظارت دولتی بر کار مطبوعاتی بود . در نتیجه ، نخستین پیامد این اعتصاب ، از هم پاشیدن گروههای قدیمی گردانندگان مطبوعات ، کاهش فوق العاده نفوذ روزنامه نگاران "دستگاهی" بر کار تحریری ، و قدرت گرفتن توده مطبوعاتی بود .

این تحول ، که از نقطه نظر داخلی اهمیتی اساسی دارد ، یکی از مشخص ترین پیامدهای حرفه ای اعتصاب دو ماهه بوده و بر کار مطبوعاتی و تحولات بعدی آن در همه زمینه ها ، اثری قاطع گذاشته است . همه آنچه در فصل های آینده این کتاب می گذرد ، به نحوی تحت تأثیر مستقیم یا غیر مستقیم این تحول ، و دیگر پیامدهای اعتصاب دو ماهه مطبوعات است .

فصل سوم

مطبوعات در دوران کوتاه آزادی

خلاء میان دور رژیم

پس از اعتصاب دوم ، مطبوعاتی ها کار خود را در دنیایی کاملاً تازه ، و با روحیه ای کاملاً تغییر یافته آغاز کردند . همچنانکه از رژیم پلیسی شاه جز مخروبه ای در حال فرو ریختن چیزی بجا نمانده بود ، نظام مطبوعاتی متکی بر این رژیم نیز از هم پاشیده بود و روحیه ای تازه ، سرشار از خون گرم جنبشی که در بیرون ، در کوچه و خیابان جریان داشت ، مطبوعات و مطبوعاتی ها را به جوشی و امید داشت .

جنبش عظیم توده های ایرانی ، اثری مضاعف بر کار مطبوعاتی می گذاشت . از یک سو ، در صحنه عمومی کشور ، این جنبش که با آهنگی تند و انقلابی به پیش می رفت ، پایگاه های قدرت پهلوی را یکی پس از دیگری در هم می شکست و خنثی می کرد و در نتیجه ، عوامل عینی اعمال فشار بر مطبوعات را یکی بدنال دیگری از بین می برد . از سوی دیگر ، آهنگ تند جنبش ، به داخل مطبوعات نیز کشیده میشد و روزنامه نگاران ، کارگران و کارمندان موسسات مطبوعاتی را از بندهای تحمیلی رژیم پلیسی شاه آزاد می کرد . این رهایی مضاعف ، اثری عمیق و چشمگیر بر کار مطبوعاتی و حاصل آن می گذاشت که در مدت یک نسل ، بکلی بیسابقه و خیره کننده بود .

در فردای اعتصاب دو ماهه ، از دستگاههای اختناق پهلوی عملاً چیزی بجا نمانده بود . وزارت اطلاعات ، یکی از ارکان اصلی اعمال فشار بر مطبوعات ، عملاً از بین رفته بود . در روز ۱۴ آبان ۱۳۵۷ ، همزمان با برنامه گسترده " تهران سوزان " ، مقر وزارت اطلاعات و جهانگردی واقع در نبش خیابان " شاهرضا - کاخ " (انقلاب - فلسطین) به آتش کشیده شد و این وزارتخانه ، بعنوان یک نهاد دولتی ، عملاً از هم پاشید . وضع ساواک ، بزرگترین دستگاه

اعمال فشار رژیم پهلوی بر مطبوعات نیز چندان بهتر از وضع وزارت اطلاعات نبود.

سازمان ساواک که هنوز ظاهراً دست نخورده مانده بود، آخرین روزهای احتضار خود را می‌گذراند و چند روزی مانده بود تا دولت بختیار انحلال آن را اعلام کند. (۱) ادعای ما این نیست که از هم پاشیدن دستگاه حکومتی پهلوی و خنثی شدن هیأت حاکم، که فرمانده ساواک بود، به معنی خنثی شدن و بیکار افتادن دستگاه ساواک بوده است. این دستگاه در روزهای پیش از قیام بهمن ماه، بعنوان یک دستگاه منسجم، هنوز فعال بود. اما به دو دلیل عمده اعمال نظر و فشار آن بر مطبوعات پایان یافته بود.

نخستین دلیل این بود که نظامی به نام نظام پهلوی، که در عملکرد عادی هر روزه خود به اعمال نظارت و کنترل مطبوعات ادامه دهد، دیگر وجود نداشت و بنابراین، آن قسمت از عملیاتی نیز که ساواک، بعنوان بازوی عامل فشار و اختناق فکری انجام میداد، خود بخود از میان رفته بود. دلیل دوم اینکه، پیشروی جنبش، که به از هم پاشیدن رژیم پهلوی منتهی میشد، حیطة عملیات ساواک را به حوزه‌های محدودتر و بس مهم تر کشانده و آن را سرگرم مبارزه ای تدافعی کرده بود. بنابراین، دستگاه "امنیتی" شاه دیگر نه میتوانست و نه الزام آنرا داشت که به یکی از ماموریت‌های "ثانوی" خود، یعنی نظارت و کنترل مطبوعات بپردازد.

در روزهای آخر رژیم پهلوی، حالت تدافعی ساواک بدانجا کشید که گه گاه لازم میدید تماس‌های بسیار محترمانه - و مذبححانه - ای با روزنامه‌های بزرگ برقرار کند و از آنها بخواهد که این یا آن خبر خود در باره ساواک را که تهمت-آمیز (!) و یا خلاف واقعیت (!) بود تصحیح یا تکذیب کنند.

متن خبر کوتاهی در صفحه سوم شماره ۱۰۶۰۷ کیهان، در روز دوشنبه ۱۸

دی ۵۷ چنین است:

(۱) - در نخستین شماره کیهان پس از اعتصاب (شماره ۱۰۶۰۵ تاریخ ۱۶ دی ۵۷)، ضمن اعلام خبر معرفی کابینه بختیار با حروف درشت از او چنین نقل قول می‌شود: "دکتر شاپور بختیار: ساواک و چند وزارتخانه منحل می‌شود".

توضیح مقامات امنیتی در باره زندان اوین

یک مقام امنیتی امروز در توضیح خبر دیروز کیهان تحت عنوان "امکانات رفاهی زندان اوین قطع شد" این خبر را تکذیب کرد و افزود که بطور کلی در زندان اوین در حال حاضر هیچکس زندانی نیست . . .

در صفحه هشت همین شماره کیهان ، به " درخواست " سازمان امنیت ، توضیح بسیار مفصل تری در باره " خبر دیگری مربوط به ساواک ، درج شده است . یکی از جالب ترین نکته های مربوط به این توضیح این است که اصل آن برای نخست وزیر (بختیار) فرستاده شده و رونوشت آن تسلیم کیهان شده است . بدین ترتیب ، ساواک از یک سو این ظاهر سازی را می کند که در باره خبری که ظاهرا هیچ ارتباطی با نخست وزیر ندارد و از طرف روزنامه های " آزاد " و مستقل " عنوان شده برای " مافوق " قانونی خود توضیح بدهد . از سوی دیگر ، نوشتن توضیح اصلی برای نخست وزیری و ارسال رونوشت آن برای روزنامه به صورت شفاعت خواهی از نخست وزیر برای ممکن ساختن درج توضیح در روزنامه جلوه می کند . بخش های مهم این توضیح چنین است :

به جناب آقای نخست وزیر

از سازمان اطلاعات و امنیت کشور

احتراما به استحضار می رساند :

در مصاحبه مطبوعاتی و رادیو تلویزیونی روز چهارشنبه ۱۳/۱۰/۵۷ آن جناب به گرمی بودن آزادی برای ملت ایران اشاره فرموده و متذکر گردیده اید که قانون اساسی کشور در باره مطبوعات و آزادی آن صراحت داشته و روزنامه ها بایستی نشر اکاذیب نکنند و حقایق را تحریف ننمایند . متأسفانه در روزنامه های عصر تهران که روز شنبه ۱۶/۱۰/۵۷ منتشر شده اند مطالبی درج گردیده که کاملاً عاری از حقیقت و کذب محض می باشند . برای روشن شدن موضوع مطالب مندرج در روزنامه ها را به شرح زیر به استحضار میرساند :

" در صفحه ۸ روزنامه کیهان و صفحه ۲ روزنامه اطلاعات درج گردیده که شگنجه گاه مخفی ساواک در تهران در خانه ای متعلق به یک نفر سرهنگ گارمند

ساواک پس از زدوخوردهای خیابانی و به آتش کشیدن آن خانه گشف گردیده است و متذکر شده‌اند اینجا زمانی خانه تیمور بختیار رئیس وقت ساواک بوده که پس از فرار او در سال ۱۹۶۳ یک سرهنگ که "گارشناس شکنجه ساواک" بوده در آنجا مقیم شده است و از قول شاهدان عینی درج کرده‌اند که در این خانه مقدار زیادی لباس زنانه و مردانه که مملو از خون بوده رویهم انباشته شده و چند تکه از استخوانهای قسمتهای مختلف بدن نیز دیده شده است و بعلاوه در آنجا وسایلی برای کشیدن ناخن‌ها و وارد کردن شوک الکتریکی و غیره وجود داشته است"

سازمان امنیت ، سپس در ادامه توضیح خود ، با ذکر چهار دلیل مدعی می‌شود که این خانه - که متعلق به سرهنگ زیبایی بوده و در خیابان بهار واقع است - شکنجه‌گاه نبوده و "مطالب مزبور به این دلایل کذب محض می‌باشد" در پایان این توضیح نامه ، پس از امضای "سازمان اطلاعات و امنیت کشور" چنین آمده است :

گیرنده :

روزنامه کیهان . خواهشمند است دستور فرمائید برابر قانون مطبوعات موارد فوق در صفحه ۸ آن روزنامه درج گردد . ضمناً مطالب مندرج در صفحه ۶ آن روزنامه تحت عنوان "حمله مردم به ساواک در فیروز آباد و نجات دادن زندانیان و تسلیم ماموران سازمان اطلاعات و امنیت کشور" نیز عاری از حقیقت می‌باشد و تقاضای تکذیب آن را نیز دارد .

در شماره بعدی کیهان ، خبر دیگری ، این بار به نقل مستقیم از ساواک ، درج شده که تیترا آن ، دومین تیترا صفحه اول است . مضمون این خبر چنین است :

مجرمان ساواک محاکمه میشوند

امروز اعلام شد بررسی‌هایی در باره سابقه اعضای ساواک انجام خواهد شد

و اگر افرادی اقداماتشان بر خلاف قانون باشد از طریق سازمان اطلاعات و امنیت کشور برای تعقیب به مراجع قانونی تسلیم می‌گردند .

امروز یک مقام مطلع در سازمان امنیت گفت اخیراً نامه‌ای از سازمان امنیت به نخست‌وزیری ارسال شده که تشکیل سازمان اطلاعات و امنیت کشور را قانون تعیین کرده است و از دولت خواسته شد چنانچه در مورد تجدید نظر در سازمان و وظایف آن بنا بر مقتضیات لازم باشد کمیسیونی از مسوولان وزارت دادگستری، جنگ و هر سازمان دیگری که نخست وزیر صلاح بداند تشکیل شود

مقام مزبور همچنین در مورد تصفیه در ساواک گفت که در گذشته تصفیه وسیعی در این سازمان انجام شده و در آینده نیز اگر پرسنلی اقداماتش بر خلاف قانون بوده باشد تحت تعقیب قانونی قرار خواهد گرفت . (۱)

بدینگونه دستگاه ساواک، که به کلی از ابزارهای اعمال زور و خشونت خود عاری شده بود، به مانند یک سازمان دولتی معمولی، به شیوه‌های "متمدن" (!) تماس و توضیح و مذاکره روی آورده بود و برای روزنامه‌نگاران، ساواک‌چیزی شبیه اداره کل قندو شکر، یا وزارت آب و برق شد.

آخرین دیدار با ساواک

در حدود یک هفته پیش از فرار محمد رضا پهلوی از ایران، تیمسار مقدم رئیس ساواک در حدود ۱۰ نفر از سردبیران و دبیران سه روزنامه بزرگ تهران را برای مذاکره در امر "مهمی" به مقر مرکزی ساواک در سلطنت آباد دعوت کرد به گفته دو تن از روزنامه نگاران که در این جلسه حضور داشته اند، این ملاقات در شرایطی بیسابقه و غیره منتظره و متفاوت با همه ملاقات (!) های قبلی مقامات ساواک با روزنامه نگاران غیر دستگاهی صورت گرفت. در این جلسه مقدم، با لحن دوستانه و وزیرانه ای که بسیار به ندرت آخرین ته مانده های بینش و استدلال "ساواکی" در خلال آن خودی می‌نمایاند، از سفر شاه در هفته

آینده سخن گفت و روزنامه‌نگاران را متوجه خطری کرد که ممکن بود این رویداد با خود همراه داشته باشد. خلاصه کلام تیمسار مقدم این بود که رویدادی که همه منتظر آن بودند، بزودی اتفاق خواهد افتاد و شاه می‌بایست سفری به خارج بکند. "سفر" شاه به خارج ممکن بود موجی از التهاب مردم را بدنبال آورد و موجب شود که مردم به مراکز "انتظامی" و "ارتشی" حمله کنند و در نتیجه "خونریزی بیهوده" ای اتفاق بیافتد. خواست تیمسار مقدم - "رئیس ساواک" - از روزنامه‌نگاران این بود که مردم را به آرامش دعوت کنند و زمینه ای را فراهم آورند که رفتن شاه از ایران، با "التهاب مردم" و در نتیجه "خونریزی بیهوده" توأم نباشد. به گفته روزنامه‌نگاران حاضر در این جلسه در جریان گفت و شنود تیمسار مقدم با روزنامه‌نگاران، این موضوع اصلی چند بار تکرار شد و روزنامه‌نگاران چند بار، با تعبیرهای مختلف اظهار داشتند که خود را در شرایطی نمی‌بینند که در این زمینه، "همکاری" نزدیک و مستقیمی با "ساواک" بکنند. گفته میشود که حتی یکی از دبیران اطلاعات که سابقه چندان درستی نیز ندارد و اکنون مدتهاست که با اتهام همکاری با رژیم شاه از این روزنامه اخراج شده، به شوخی به تیمسار مقدم گفته بوده است که "تیمسار عزیز، خود شما می‌دانید که همکاری با ساواک چه معنای بدی دارد، بنابراین لطفا چنین چیزی از ما نخواهید. بهر حال، نتیجه کلی جلسه این بود که روزنامه‌نگاران از قبول بکار بردن ابتکارهای شخصی روزنامه‌های خود در جهت خواست مقدم سر باز زده، فقط پذیرفته بودند که هر گونه فعالیت و ابتکار دستگاه‌های انتظامی و نظامی در جهت حفظ آرامش مردم در زمان سفر شاه را به خوبی منعکس کنند. برای ما این امکان وجود نداشته که در باره چگونگی اجرای این قول از طرف روزنامه‌نگاران و چگونگی فعالیت‌ها و ابتکارهای دستگاه‌های آرام شاه در جهت تدارک "سفر" آرام شاه به خارج، به دقت و با سند، بررسی کنیم. نیز برای ما روشن نیست که آیا خبرهای مربوط به تدارک سفر شاه، به طور طبیعی و بدون اعمال نظر خاصی منعکس شده و یا اینکه بعضی تفاهم‌ها و یا سازش‌ها، و یا دستکم پیروی آگاهانه از قولی که به تیمسار مقدم داده شده بود، در آن دخالت داشته است. در هر صورت، نظری به روزنامه‌های چند روزی که به فرار شاه در روز ۲۶ دیماه ۵۷ منتهی شد، به وضوح

نشان میدهد که تمایلی علنی و طبیعی ، یا نهانی و حساب شده ، برای بوجود آوردن جو تفاهم آمیزی میان مردم و نیروهای مسلح شاهنشاهی ، در رابطه با فرار شاه ، وجود داشته است . تنها نقل تیتراهای صفحه اول روزنامه کیهان ، در چند روز پیش از فرار شاه ، برای اثبات این ادعای ما کفایت می کند :

کیهان شماره ۱۰۶۰۸ (۱۹ دی ۵۷)

تیتراول

سنجایی : تکرار ۲۸ مرداد برای همه زیان دارد
به ارتش توهین و بی احترامی نکنید

در زیر تیترا بزرگ این شماره کیهان ، عکسی با عنوان "آرامش در برابر هم" چاپ شده که گروهی چند صد نفری از تظاهر کنندگان را در برابر صفی از سربازان نشان میدهد . شرح این عکس چنین است :

" در جریان راه پیمائی های دیروز تهران ، ماموران نظامی با قرار دادن کامیون ها و نفربرها در وسط خیابان راه را بر راه پیمایان بستند و مانع راه پیمائی آنان شدند . تظاهر کنندگان در برابر ماموران بر زمین نشسته اند و یکی از روحانیون با در دست داشتن بلند گو برای آنان سخنرانی می کند ."

کیهان شماره ۱۰۶۰۹ (۲۰ دی ۵۷)

تیتراول

امام خمینی : مردم با کودتا مقابله خواهند کرد
وقوع کودتای نظامی ممکن است

تیترا دوم

بختیار : خروج شاه قطعی است

سعی می کنم از کودتای نظامی جلوگیری کنم

از ژنرال ها ترسی ندارم

اعلامیه دکتر علی امینی : شرایط اقتصادی کشور بسیار وخیم و اتجاد لازم

است .

کیهان شماره ۱۰۶۱۰ (۲۱ دی ۵۷)

تیتراول

(برنامه دولت بختیار به مجلس اعلام شد)

بختیار : از حمایت ارتش اطمینان دارم

کیهان شماره ۱۰۶۱۱ (۲۳ دی ۵۷)

(در کنار تیتراول که از تشکیل شورای انقلاب اسلامی توسط امام خمینی

خبر می دهد)

امام خمینی : ارتش باید از کودتای احتمالی جلوگیری کند .

کیهان شماره ۱۰۶۱۲ (۲۴ دی ۵۷)

تیتراول

شاه کودتا را رد کرد

تیترا دوم (سرتاسر بالای صفحه)

امام خمینی : مردم ، از برادران سرباز دفاع کنید

در این صفحه ، همچنین دو عکس چاپ شده که هر دو حاکی از ابراز احساسات مردم نسبت به سربازان است . یکی از عکسها ، گروهی از تظاهر کنندگان را در چهار راه استانبول نشان میدهد که " شاخه های گل را بسوی کامیون های ارتش پرتاب می کنند و در لوله مسلسلها گل میخک قراز میدهند " . عکس دیگر نیز ، گوشه ای از تظاهراتی در برابر یک سفارتخانه خارجی را نشان می دهد و لوله تفنگ سربازی را که تظاهر کنندگان در آن گل فرو کرده اند .

کیهان شماره ۱۰۶۱۳ (۲۵ دی ۵۷ - روز قبل از فرار شاه)

تیتراول

از طرف امام خمینی : اعضای دولت موقت اسلامی تعیین شدند .

تیترا دوم

(مصاحبه مطبوعاتی) ارتشبد قرهباغی : پس از رفتن شاه ارتش کودتا

نمی کند

ملت ، در کنار برادران ارتشی قرار بگیرد

ما در شرایط جنگ داخلی بسر می‌بریم (۱)

عکس بزرگ صفحه اول این شماره کیهان نیز ، گروهی از تظاهر کنندگان را نشان میدهد که کامیون ارتشی را در میان گرفته‌اند و به سربازان درون آن گل می‌دهند . یکی از سربازان درون کامیون ، عکس بزرگی از آیت‌الله خمینی را در دست دارد . شرح این عکس چنین است :

" مردم در تظاهرات تهران از لوله تفنگ‌ها و مسلسل‌ها گل آویختند . گل‌ها پیام بزرگی با خود داشتند : دوستی و برادری مردم و ارتش ، اعضای یک بدن که تنها رنگ لباسشان با هم فرق دارد .

کیهان شماره ۱۰۶۱۴ (۲۶ دی ۵۷)

تیتراول

شاه رفت

تیتراهای کوچک‌تر :

دکتر سنجابی در اجتماع بزرگ بازار گفت :

جنبش ملی اسلامی به ارتش احترام می‌گذارد .

هواپیمای فرماندار نظامی مشهد در آسمان منفجر شد

در شمیران ، مستشار آمریکایی بطرز مرموزی کشته شد

در این صفحه نیز عکس بزرگی از گوشه ای از تظاهرات روز پیش تهران با

(۱) در پایان این مصاحبه مطبوعاتی قره‌باغی ، پاراگرافی وجود دارد که به احتمال بسیار قوی اشاره‌ای است به جلسه‌ای که پیشتر ذکر آن رفت . در آخرین پاراگراف مصاحبه مطبوعاتی قره‌باغی (صفحه دوم کیهان - ۲۵ دی ۵۷) چنین آمده است :

ارتشبد قره‌باغی آنگاه از تمام کارکنان مطبوعات خواست که به هنگام نوشتن مطالب شان وجدان و شرف خود را مد نظر قرار دهند و به خاطر میهن و جلوگیری از امکان هر گونه فعالیت به دشمنان آب و خاک ، وظایف میهن پرستانه خود را به نحو مطلوب انجام دهند .

یکی دو ساعت پس از ملاقات با تیمسار مقدم ، عده‌ای از همان گروه روزنامه نگاران ، بنا به قرار قبلی ، به دیدار گروه کاملاً متفاوتی رفتند . در این دیدار که در خانه حاج حسین مهدیان برگزار شد ، چند تن از سران رژیم آینده ایران ، از جمله دکتر بهشتی ، حجج اسلام موسوی اردبیلی ، مطهری و مفتاح (که این دو بعدها به قتل رسیدند) در باره مسائلی کاملاً متفاوت با روزنامه نگاران سخن گفتند . چکیده گفته های آنان این بود که مطبوعاتی ها " باید موضع خود را مشخص کنند " ، " یا از خط انقلاب اسلامی ایران پیروی کنند و یا اگر مارکسیست یا هر چیز دیگر هستند ، آن را علناً بیان کنند تا مردم تکلیف خود را بدانند " . در این جلسه ، در باره برداشتهای طرفین از مفهوم های مختلفی چون " آزادی مطبوعات " ، " توطئه " ، " موضع مشخص " ، " گرایش مارکسیستی " ، " نظر مردم " ، " صلاح مردم " ، " حرف مردم " و بسیاری دیگر از مفهوم هایی که در باره تعبیر واقعی آنها ، همواره میان گروههای حاکم و مطبوعاتی ها تفاوت نظر و یا عدم تفاهم بوده است ، بحث شد . برداشتی که بعضی از روزنامه نگاران شرکت کننده از این جلسه داشته اند این بوده که گروه روحانیون مخاطب آنان از موضع قدرت و با همه توقعات گروههای " حاکم " از مطبوعات ، با آنان سخن گفته اند . از یکی از روزنامه نگاران اطلاعات و اعضای سابق هیات مدیره سندیکای نویسندگان و خبرنگاران نقل شده است که در همین جلسه بود که برای نخستین بار ، و به شوخی ، اصطلاح " ساواک " مورد استفاده قرار گرفت : گویا در برابر امر و نهی های تلویحی مخاطبان روحانی ، یکی از روزنامه نگاران گفته بوده است که : " همین دوسه ساعت پیش ما با " ساواک " سرو کله می زدیم و با این فرمایشات شما ، مثل اینکه بعد از این سرو کارمان با " ساواک " خواهد بود !"

به اعتقاد روزنامه نگاران مورد پرسش ما ، ارتباط مستقیمی میان دو ملاقات ذکر شده وجود ندارد ، و موضوعات متفاوت مورد بحث با تیمسار مقدم از یک سو و روحانیون نامبرده از سوی دیگر ، این را تأیید می کند ، هر چند که ، براساس همه آنچه بعدها فاش شد ، اینگونه ملاقاتها و مذاکرات - و نه فقط با

روزنامه‌نگاران - جزئی از مجموعه گسترده فعل و انفعالاتی است که در جهت تدارک انتقال قدرت انجام گرفته است. (۱)

هر چه هست ، همزمانی این دو ملاقات - با یا بدون رابطه مستقیم یا غیر مستقیم - برای مطبوعات مفهوم نمادی قابل ملاحظه دارد : در حالیکه اعمال

(۱) در رابطه با این مذاکرات و فعل و انفعالات ، اسناد و اخبار و شایعات بیشماری وجود دارد که چه توسط گروه‌های سیاسی ، و چه توسط بازیگران مختلف رویدادهای این دوره (عباس امیر انتظام ، ناصر میناجی ، دکتر بهشتی ، دکتر یزدی ، مهندس بازرگان ...) عنوان شده و ذکر منابع آنها موردی ندارد . تنها به نقل یکی از اظهارات متعدد مهندس مهدی بازرگان در این زمینه ، اکتفا می‌کنیم :

"... در شهریور ۱۳۵۷ از یک طرف قیام عمومی و افشاگری‌های ماه رمضان بدستور امام خمینی رویه اوج و وسعت می‌رفت ... در ضمن آثار ترمذ در ارتش و تمایل سربازان و افسران بسوی مردم جسته و گریخته مشاهده می‌شد . این جریانها باعث گردید که شاه و آمریکاییها مجبور شوند در برابر ملت عقب‌نشینی نمایند ، ساواک و پلیس ناچار نرزش نشان دادند و مقامات دولتی که قبلاً قدرت مردم را به حساب نمی‌آوردند علاقمند به تماس و توافق با مردم و رهبران شدند ... روی همین نظر بود که در اوائل بهمن ماه ۱۳۵۷ جلسه سه نفری سری با شرکت یکی از آقایان روحانیون شورای انقلاب ، اینجانب و سفیر آمریکا تشکیل گردید . موضوع برگزاری رفراندوم جهت تبدیل مشروطیت سلطنتی به جمهوری اسلامی مورد بحث قرار گرفت .

... شورای عالی دفاع در تاریخ ۲۰ بهمن (یعنی دو روز به سقوط رژیم) اعلامیه‌ای منتشر ساخت که از آن پس ارتش ایران با ملت درگیری و رویارویی نخواهد داشت . این تصمیم که بدنبال جریانها و مذاکرات اتخاذ شده بود موفقیت بزرگی برای ملت و راهگشای امیدی برای آینده محسوب می‌شد .

... مجله اکسپرس ... سپس به شرح خبری که تیمسار قره‌باغی رئیس ستاد ارتش از مسافرت ژنرال هویرز رئیس مستشاری آمریکا و قصد ملاقات بی‌اجازه وی با مهندس بازرگان نقل کرده می‌پردازد که شاه را بسیار ناراحت کرده است . این می‌رساند که مبارزین تا چه اندازه نظر خود را به آمریکا قبولانده بودند که آنها ناچار شاه را کنار گذاشته و مجبور به مذاکره با رهبران و افراد مورد اعتماد امام و امت شدند ..."

حاکمیت نظام رو به زوال نسبت به مطبوعات (ولو به صورت " دوستانه " و " خیر خواهانه ") هنوز کاملا از میان نرفته ، نشانه های اعمال حاکمیت گروه حاکم تازه از راه رسیده ، هر چند بظاهر " دوستانه " و " خیر خواهانه " خود می نمایند . عبارت دیگر ، قیومت نظام پیشین بر مطبوعات ، که بدلیل شرایط زمان ، تا حد توصیه های مصلحت جویانه تنزل یافته ، بلافاصله جای خود را به توصیه های مصلحت جویانه تازه ای میدهد که مقدمه اعمال قیومت حکومت تازه ایست که مستقر خواهد شد . تنها در فاصله کوتاه همین نقل و انتقال ، یعنی در حالت خلا قدرت است که مطبوعات قیمی نداشته و فارغ از اعمال حاکمیت " حقانی " گروه های حاکم ، کار خویش را تا حد امکان آزادانه انجام داده اند . این دوره انتقالی ، که با حکومت یک ماهه شاپور بختیار مشخص میشود ، علیرغم کوتاهی خود ، یکی از مهم ترین دوره های زندگی مطبوعات معاصر است که امکان فعالیت بسیار موثر ، با نقشی تاریخی و بیاد ماندنی را ، برای مطبوعات همیشه تحت قیومت ما ، ایجاد کرده است .

مطبوعات در حکومت بختیار

دوره چند روزه حکومت شاپور بختیار ، آخرین نخست وزیر رژیم پهلوی ، یکی از مراحل بسیار نادر در تاریخ مطبوعات ایران است که در آن ، روزنامه ها و روزنامه نگاران ایرانی ، از آزادی بسیار گسترده ای برخوردار بوده اند . بسیاری از روزنامه نگاران ، از این دوره ، بعنوان دوره ای شورانگیز که کار مطبوعاتی را بسیار هیجان آور و رضایتبخش می کرده ، یاد می کنند . ستایش از این دوره کوتاه موجب شده که بعضی مخالفان روزنامه ها و روزنامه نگاران حرفه ای ، و از جمله یکی از " حزب " های قدیمی ، این روزنامه نگاران را ، به ناحق ، به طرفداری از بختیار متهم کنند . اما واقعیت ، چه از نقطه نظر شخصی و حرفه ای بسیاری از روزنامه نگاران ، و چه از نقطه نظر تحلیل علمی دوره های تاریخی ، چیز دیگری است .

واقعیت این است که آزادی قابل ملاحظه مطبوعات در زمان حکومت بختیار " آزادی اعطائی " و یا ناشی از خواست یا نیت او نبود ، بلکه نتیجه مستقیم

شرایطی بود که حکومت بختیار نه تنها در بوجود آوردن آن کوچکترین دخالتی نداشت، بلکه از یک نقطه نظر، خود نیز ناشی از آن بود. شرایطی که، علیرغم اظهارات بیشمار بختیار در کنفرانس های مطبوعاتی هر روزه اش، و علیرغم انسجام ظاهری همه نهادهای حکومتی پهلوی، گذرا بودن و انتقالی بودن و "معلق" بودن دولت بختیار را حتی پیش از تشکیل آن برای همگان مشخص می کرد. (۱)

در فاصله سی و چند روزه میان سقوط حکومت نظامی از هاری و استقرار دولت موقت مهدی بازرگان، دولت گذرای بختیار نقش شبحی پر سر و صدا را بازی می کرد که فقط سران رژیم کنونی آن را ظاهرا جدی می گرفتند. برای توده های انقلابی مردم، که به هیچ چیز کمتر از رهایی نمی اندیشیدند، ماهیت و سرنوشت حکومت بختیار از همان لحظه اول روشن بود و با شعارهای مردمی چون "به کوری چشم شاه زمستونم بنهاره - سگ جدید دربار شاپور بختیاره" بیان میشد.

در ماههای دی و بهمن ۱۳۵۷، در حالیکه سرنوشت محتوم شاه و رژیم او، و نظام آینده ایران، در کوچه و خیابان شهرهای ایران رقم زده میشدو به نتیجه رویارویی مستقیم مردم با ارتش شاهنشاهی موکول بود، گروههای

(۱) بعضی از روزنامه نگاران غربی دوست داشتند که بختیار را "کرنسکی انقلاب ایران" بنامند، و بختیار گهگاه در کنفرانس های مطبوعاتی خود، با حالتی خوش آمده، به این لقب اشاره می کرد.

(آلکساندر کرنسکی بدنیاال انقلاب "بورژوا دموکراتیک" فوریه ۱۹۱۷ و سقوط رژیم تزاری بر سر کار آمد و با انقلاب سوسیالیستی اکتبر ۱۹۱۷ ساقط شد؛ در دولت موقتی که پس از کناره گیری تزار نیکلای دوم تشکیل شد، آلکساندر کرنسکی سوسیالیست میانه رو، بعنوان وزیر دادگستری و بعد بعنوان وزیر جنگ شرکت کرد و سپس در ماه ژوئیه ۱۹۱۷ به نخست وزیری رسید. دوزان کوتاه حکومت کرنسکی با پیروزی انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ به پایان رسید. او، که بلشویک ها در خدمت ضد - انقلابش می خواندند، به انگلیس، و سپس فرانسه و سرانجام به آمریکا رفت و در همین کشور مرد. کرنسکی خویشتن را نماینده دموکراسی ایدآل می دانست.)

کوچکی از " سیاستمداران " درمحل‌هایی دور از صحنه واقعی نبرد، در بازه چگونگی " انتقال " قدرت چک و چانه می‌زدند و کشمکش می‌کردند. بمانند همه انقلاب‌هایی که رهبری سیاسی آن مستقیماً در دست نیروهای انقلابی مردم نیست، مذاکرات مربوط به انتقال قدرت، و در نتیجه مربوط به سرنویس انقلاب مستقل از مردم و اغلب در شرایطی مغایر با خواست آنان، و طبعاً با نتایج متفاوت با خواست مردم صورت می‌گرفت، و نیروی انقلابی مردم، تنها بعنوان پشتوانه‌ای بر میزان بده و بستان چانه‌زنندگان اثر می‌گذاشت.

حکومت بختیار اگر صرفاً برای انجام این مذاکرات و تسهیل عملیات بده و بستان بر سر کار نیامده باشد، دست کم در عمل جز پرداختن به این مهم کار دیگری نمی‌توانست کرد. در حالیکه ارتش شاهنشاهی، بیرون افتاده از پایگاه - ها و پادگانهای مرفه " زمان صلح " خود، هر چه بیشتر حالت عولی یتیم مانده و منفور را می‌یافت و خود را در خیابان‌های " ناامن " شهرها گم می‌کرد، حکومت، با همه نهادهای خود روز بروز بیشتر به بن بست " تنازع بقا کشانده " میشد. در این گپیرو دار فرصتی - و لزومی - برای پرداختن به مسائلی " ثانوی " چون مطبوعات و - آزادی یا سرکوب آن - نمی‌ماند. از سوی دیگر، خون جوشان انقلاب که جز در اندامهای محتضر و رو به سردی حکومت، در سراسر پیکر ملت می‌دوید، خواه ناخواه مطبوعات را از خواب طولانی خود بیدار می‌کرد و بدنبال ملت - یا پا به پای ملت - به خیابان‌ها می‌کشاند. مجموعه این شرایط بود که آزادی مطبوعات را جبراً و نه به پیروی از خواست کسی یا کسانی، تامین می‌کرد. وگرنه دولت انتقالی بختیار، که شیخ‌وار در گذر بود و نه سرعت و از دورا دور از کنار صحنه واقعی رویدادها می‌گذشت، نه می‌توانست و نه می‌بایست در چگونگی فعالیت‌های اجتماعی، و از جمله در کار مطبوعات، دخالتی داشته باشد.

اینهمه، مانع از آن نمی‌شود که در آن چک و چانه‌زدن‌های مربوط به انتقال قدرت، مطبوعات نیز، نه به عنوان نهادی فرهنگی و اجتماعی، بلکه به عنوان یکی از ابزارهای قدرت، به حساب آمده باشد. در نتیجه طبیعی است که گردانندگان مطبوعات نیز، بدلیل نقش خود در چگونگی کاربرد مطبوعات بعنوان ابزار قدرت، مورد توجه و مذاکره حکومت بختیار، و طرف‌های او، قرار

گرفته باشند. این مذاکرات نیز ، بنا بر شرایط کلی جامعه ایرانی ، مستقل از توده های مطبوعاتی ، و در نتیجه مغایر با خواست آنها انجام گرفت . اما به دلایل تاریخی ، ثمری را برای بختیار در پی نداشت .

بمانند مذاکرات مربوط به قدرت ، که پنهان از مردم صورت می گرفت ، مذاکراتی نیز میان گردانندگان مطبوعات و بختیار - و بدعوت او - انجام شد . و این در شرایطی بود که توده های مطبوعاتی نیز ، چون مردم ، یعنی بدنبال مردم ، در خیابان ها بودند و به چیزی کمتر از رهایی نمی اندیشیدند و در نتیجه نیازی به " مذاکره " با هیچکس نداشتند .

شاپور بختیار ، بنا بر موقعیت خاص خود ، به یاری مطبوعات نیاز فراوان داشت . روزنامه ها به موجب اصطلاحی که هنوز هم متداول است " ارگان انقلاب " شده بودند . این اصطلاح ، تا آنجا که به انعکاس رویدادهایی با شرکت مستقیم مردم انقلابی ، و به بازتاب مستقیم افکار و خواست های آنان مربوط میشود ، مفهومی مشخص دارد . اما از نقطه نظر سیاسی ، یعنی در رابطه با نیروهایی که نه مستقیماً در انقلاب ، بلکه در بهره گیری از آن ، یعنی در انتقال قدرت شرکت دارند ، اصطلاح " ارگان انقلاب " فوراً مفهوم " " ارگان متولیان انقلاب " را پیدا می کند . یعنی اینکه روزنامه ای که همواره نه با خود مردم ، بلکه با گروههای حاکم بر مردم سروکار داشته است ، در شرایط انقلابی نیز بیشتر در خدمت کسانی قرار می گیرد که بهر دلیل " رهبری سیاسی " توده ها را از آن خود می کنند و یا می کوشند که از آن خود کنند .

و روزنامه های دوران بختیار ، در رابطه با شخصیت های منتسب به آیت الله خمینی ، که بعدها هیات حاکم جمهوری اسلامی ایران شدند ، چنین نقشی را ایفا کردند ، یعنی کم کم ارگان " رهبران " انقلاب شدند .

با توجه به این واقعیت ، مطبوعات برای شاپور بختیار اهمیتی دو گانه داشت . از یک سو ، تسلط حکومت بختیار بر مطبوعات می توانست نیروهای مخالف او را از ابزاری که در شرایط خاص آن روزها اهمیت تبلیغاتی آن به حد یک حربه جنگی رسیده بود ، محروم کند و حریف را که هنوز موفق به تفوق بر حربه های اصلی حکومت (ارتش ، سازمانهای دولتی) نشده بود ، ضعیف و بی وسیله کند . از سوی دیگر ، بختیار که هنوز امید آن را داشت که

حکومت خود را نه بعنوان حکومتی انتقالی ، بلکه به عنوان راه حلی عملی میان رژیم منفور و مضمحل سلطنتی و رژیم هنوز ناشناخته آیت الله خمینی معرفی و مستقر کند . از مطبوعات قطع امید نکرده بود . بنابراین ، در دلیری هایش از مطبوعات ، این هر دو هدف را دنبال می کرد .

شاپور بختیار چه پیش از اعلام رسمی نخست وزیری خود و چه پس از آن تماس هایی را با گردانندگان مطبوعات برقرار کرد و کوشید که آنان را بسوی خود جلب کند . گفتنی است که در تدارک این گفتگوها نه فقط دستیاران دولت بختیار ، بلکه بعضی از شخصیت هایی نیز که پس از او ماندند و شخصیت های جمهوری اسلامی شدند ، شرکت داشتند . در یکی از مهمترین جلساتی که با حضور تنی چند از گردانندگان مطبوعات و بختیار تشکیل شد ، یکی از شخصیت های مهم بازار و وابسته به جبهه ملی ، که همواره تماس های نزدیکی با مطبوعاتیان داشته است ، کوشید تا به روزنامه نگاران بقبولاند که آیت الله خمینی از شاپور بختیار حمایت می کند و روزنامه هانیز " باید " چنین کنند . گفته میشود که مقاومت دو سه نفری از روزنامه نگاران جوان تر در برابر این ادعا ، موجب شد که جلسه به سازش میان بختیار و کارگزاران منتهی نشود . در مورد جزئیات این جلسه اطلاعات دقیق و مستندی در اختیار ما نیست . تنها در یکی از بولتن های سندیکای نویسندگان و خبرنگاران ، اشاره ای صریح و مستقیم به موضوع کلی این جلسه - و نه جزئیات آن - موجود است که نقل می کنیم :

" بختیار قبل از تصدی نخست وزیری جلسه ای در خانه خود تشکیل داد و بسیاری (۱) از روزنامه نگاران و اعضای سندیکای ما را دعوت کرد . ما این دعوت را پذیرفتیم . اما همانجا دریافتیم که حرف ها و نویدهای بختیار فقط یک ژست تبلیغاتی برای انحراف افکار روزنامه نگاران است . بختیار قبل از تصدی نخست وزیری حساب کرده بود که ارتش و رادیو و تلویزیون را بطور درست در اختیار دارد و اگر روزنامه های بزرگ را هم با خود همراه کندمی تواند

(۱) بی آنکه بخواهیم با متن نوشته بولتن سندیکای نویسندگان و خبرنگاران ، که مرجعی رسمی است ، مخالفت کنیم باید بگوئیم که از تحقیقات مستدل ما چنین بر نمی آید که بتوان گفت " بسیاری از روزنامه نگاران " در جلسه شرکت داشتند ، چرا که تعداد آنان ، نمی بایست بیش از حدود ۱۰ نفر بوده باشد .

به موفقیت خود امیدوار باشد. در آن جلسه فقط چند تن انگشت شمار، فریب
حیله بختیار را خوردند که بعد از پیروزی انقلاب همین عده نیز از صحنه
مطبوعات طرد شدند، اما اکثریت روزنامه نگاران، بی آنکه در دام بختیار
بیفتند، با توجه به رهنمودهای امام که از پاریس صادر میشد، ضمن اینکه بختیار
را وادار به رعایت آزادی کامل مطبوعات نمودند، اما هرگز جانب بختیار و ژست
آزادیخواهی او را نگرفتند و همچنان بصورت ارگان تمام عیار انقلاب و مردم
انقلابی بکار خود ادامه دادند....." (۱)

دلبری حکومت بختیار از مطبوعات، بنا به دلائل بسیار بدیهی تاریخی،
به جایی نرسید و او موفق به جلب حمایت روزنامه نگاران نشد. اما بفرص محال
اینکه موفق میشد که حمایت کارگزاران مطبوعاتی را جلب کند، اینان در شرایطی
نبودند که بتوانند چنین سازشی را به توده مطبوعاتی تحمیل و آن را به پیروی از
خواست حکومت بختیار وادار کنند. گذشته از جنبش عظیم ضدسلطنتی، که اثر
زحمتی بخش آن را بویژه بر مطبوعات بر شمردیم و نیازی به توضیح مفصل آن
نیست، پیروزی اعتصاب دو ماهه مطبوعات تحولات قابل ملاحظه‌ای را در
کار مطبوعاتی سبب شده بود که قدرت گرفتن توده مطبوعاتی و ضعیف و منزوی
شدن گردانندگان، از مهم‌ترین آن تحولات بود. اعتصاب دوم که نقش اساسی
آن را توده مطبوعاتی (روزنامه نگار، کارگر، کارمند) ایفا کرده بود شکل
بسیاب‌قده‌ای را میان گروه‌های مختلف این توده بدنبال آورد که بی آنکه آنان را
مستقیماً به قدرت رهبری مطبوعاتی برساند، آنان را از نیروی فشار فوق العاده‌ای
برخوردار کرد.

همزمان با اوجگیری جنبش، بسیاری از کارگزاران مطبوعاتی به اشکال مختلف
از کار کنار رفتند یا کنار زده شدند، امیر طاهری سردبیر کیهان و یار نزدیک
هویدا و حکومت او، که نقش مستقیمی در سرکوب روزنامه نگاران کیهان داشت، از
مدتها پیش خود را کنار کشیده و بی سرو صدا رفته بود، چند تن دیگر از سران
تحریریه کیهان نیز در فاصله میان ۱۷ شهریور و ۱۵ آبان ۵۷ (روز شروع

(۱) بولتن سندیکای نویسندگان و خبرنگاران مطبوعات. شماره ۱۲ سال
هفدهم. دوشنبه ۲۷ اسفند ۵۸

اعتصاب دوم) به سفرهای کوتاهی رفتند که ظاهراً هنوز پایان نیافته است. به گفته روزنامه نگاران، این عده که در رابطه نزدیک با سران رژیم گذشته و وابسته به آنان بودند، زودتر از بسیاری کسان دیگری که با "اموال" خود از ایران فرار کردند، متوجه وخامت وضع و لزوم اختفا شدند، دکتر مصطفی مصباح زاده همراه با دو پسر و خانواده خود، در روزهای اول اعتصاب دوم به سفر یک هفته‌ای برای "استراحت" رفت و تا این زمان هنوز باز نگشته است.

تشدید تضادهای درونی تحریریه

پس از اعتصاب دو ماهه، تضاد میان توده مطبوعاتی و آن عده از گردانندگانی که باز مانده بودند حالت حادتر و آشکارتری بخود گرفت و در بسیاری موارد مشخص که بر رویدادهای بیرون از روزنامه مربوط میشد، به برخورد انجامید. این تضاد، در نهایت فکر شورائی کردن رهبری تحریریه، و سپس شورائی کردن اداره موسسه بی صاحب مانده را پیش کشید که در باره آن سخن خواهیم گفت.

در حالیکه توده مطبوعاتی تغییراتی عمیق تر و مثبت تر در روزنامه‌های پس از اعتصاب را می خواست و بر آن پا می فشرد، موضع گردانندگان، در عین پیروی از شرایط کلی جامعه انقلابی، موضعی بسیار محافظه کارتر و سازش طلبانه تر بود. این اختلاف موضع، تضادنهانی میان گردانندگان و توده را، بخصوص در روزهای اوج قیام، هر چه حادتر و فاصله میان دو گروه را هر چه بیشتر می کرد. نخستین شماره روزنامه کیهان پس از اعتصاب اول روزنامه نگاران، (۱) در گوشه راست بالای صفحه اول خود (جای اختصاصی "خاندان جلیل سلطنت" در روزنامه های آن زمان) تیتیری دو ستونی از حرف های "شاه" و عکسی از فرج پهلوی همراه با تیتیر "زادروز تولد شهبانو" را داشت. بسیاری از روزنامه نگاران کیهان، با چاپ این عکس و تیتیرها مخالفت کرده، بعضی از آنان علناً زبان به اعتراض گشودند.

در گوشه راست بالای صفحه اول نخستین کیهان پس از اعتصاب دوم (۱) نیز تیتیر دو ستونی دیگری چاپ شد که باز - و این بار به شدت - مورد اعتراض روزنامه نگاران قرار گرفت . این تیتیر چنین بود :

برای استراحت
شاه به خارج میروند

این بار ، آنچه مورد اعتراض بود مفهوم تیتیر نبود . چرا که به خارج رفتن شاه ، گذشته از آنکه خبر بسیار خوشایندی بود ، خبر مهمی نیز بود . و شاید اگر سرو صدای پایان اعتصاب نبود ، می بایست آن را تیتیر بسیار بزرگتری - شاید تیتیر اول - کرد . اعتراض روزنامه نگاران تا اندازه ای به عبارت " برای استراحت " و بیشتر از آن به فعل " میروند " بود . در واقع ، این تیتیر کوچک دوستونی حاوی یک دروغ بسیار بزرگ و آشکار و در عین حال نشاندهنده دورویی محافظه کارانه و بزدلانه ای بود که سالها در مطبوعات حاکم بود و انتظار آن می رفت که پس از پیروزی اعتصاب بزرگ ، و با توجه به جنبش رهایی بخش مردم ، از میان رفته باشد . عبارت " برای استراحت " دروغ آشکار بود ، چرا که همه میدانستند که شاه برای استراحت به خارج نمی رود ، بلکه می رود که برگردد ، یا به عبارت درست تر " فرار می کند " . از این گذشته ، فعل " میروند " ، در این جمله کوچک ، با هیچ حساب و منطقی جور در نمی آمد . نویسنده تیتیر ، جسور از شرایط انقلابی " شاهنشاه آریامهر " را " شاه " کرده بود که طبق هر منطقی ، سوم شخص مفرد است . اما برای او فعل میروند را بکار برده بود . پنداری که از جسارت اولیه خود ترسیده و در پی پوزش خواهی برآمده باشد . و این همه ، در زمانی اتفاق می افتاد که در نظر مردم منصفانه ترین و مودبانانه ترین صورت این جمله می توانست این باشد : " شاه گور خود را گم می کند " (!) در روزهای اوج قیام مردم ، آن اختلاف " طبقاتی " خاص میان توده مطبوعاتی و گردانندگان آن ، که پیشتر از آن سخن گفتیم ، به نحوه بارزتری

مطرح میشد و برخوردهای مشخص‌تری را بدنبال می‌آورد. نویسندگان ، خبرنگاران و عکاسان روزنامه‌ها ، روزهای قیام را در کوچه و خیابان‌ها ، در کنار مردم ، و در روزهای آخر در پشت سنگرها می‌گذراندند . بعضی از آنان حتی پایبای مردم مسلح شدند . این روزنامه‌نگاران و عکاسان هوای حماسه‌آمیز خیابان‌ها را بدون تحریریه روزنامه‌ها می‌بردند ، خواست آنان این بود که روزنامه‌ها این‌ها را عیناً منعکس کنند . اما محافظه‌کاری و " مصلحت‌اندیشی " گردانندگان که بیشتر درون تحریریه مستقر بودند ، و از محیط بیرون فقط صدای گلوله‌های دور دست را می‌شنیدند ، و یا در کار مذاکره و مصاحبه تلفنی با رهبران " سابق " و " حال " و " آینده " بودند ، مانع از آن میشد که روزنامه‌ها کاملاً منعکس‌کننده خواست توده مطبوعاتی باشند . و این در شرایطی بود که توده روزنامه‌نگاران نه تنها بر تحقق خواست‌های خود پا می‌فشرد ، بلکه با اتکا به حرکت مردم و جو غالب انقلابی ، مسائل بیسابقه و مقاومت برانگیزی چون شرکت خود در تصمیم‌گیری را مطرح ، و یا حتی سهم خود از قدرت را طلب میکرد و از رسیدن به چنین هدفی دور نبود .

در این زمان ، اختلاف نظر سیاسی نیز یکی دیگر از انگیزه‌های برخورد و رویارویی در میان روزنامه‌نگاران شد . در آخرین روزهای رژیم پهلوی ، هم‌زمان با سربرآوردن " حزب " ها ، سازمانها ، گروهها و گرایش‌های مشخص سیاسی ، پیروان یا هواداران اینها نیز در داخل تحریریه‌ها مشخص‌تر شدند . در حالیکه پیش از آن ، مرزبندی گرایش‌های علنی سیاسی بطورکلی و تقریبی به سه گروه " دستگاہی " ، " بی تفاوت " و " مخالف دستگاہ " محدود میشد ، اکنون روزنامه‌نگاران گرایش‌های سیاسی خود را کمابیش علنی می‌کردند و در جهت اعمال نظرهای سیاسی خود بر مطالب روزنامه می‌کوشیدند . مشخص‌ترین برخوردها در این زمینه ، بدنبال سوء استفاده‌هایی پیش‌می‌آمد که بعضی از گردانندگان تحریریه کیهان از موقعیت خود می‌کردند تا به حزب توده و وابستگان آن اهمیتی بسیار بیشتر از آنچه در خور آنهاست بدهند .

در حالیکه در میان گروه‌بندیهای داخل تحریریه کیهان ، حزب توده کمتر از هر سازمان دیگری " هوادار " داشت ، وجود یکی‌دوتن از پیروان این

حزب در بالاترین سطوح تحریریه کیهان (۱) موجب میشد که این روزنامه گرایشی شدیداً "توده‌ای" پیدا کند. بر اثر اعمال نفوذ گردانندگان "توده‌ای" کیهان بود که "افراد مسلح حزب توده" در رویدادهای بهمن ۵۷، نقشی همسنگ چریک‌های فدائی و مجاهدین یافتند! (۲) و یا اینکه سندیکای "بافندگان سوزنی" که گویا بعضی از اعضای آن توده‌ای بودند، بمانند یک سندیکای بزرگ، بارها و بارها در صفحات کیهان جایی برای انعکاس فعالیت‌های خود می‌یافت، و یا اینکه در انعکاس نظرات آقای محمود اعتمادزاده (به‌آذین) آنچنان افراط میشد که بعضی "حزب الهی" های مخالف کیهان، آن را "به‌آذین نامه" می‌خواندند.

نقش کارگران و کارمندان

در آخرین روزهای رژیم پهلوی و بویژه پس از اعتصاب دوم مطبوعات، عامل بسیار مهم و نسبتاً تازه‌ای در زندگی مطبوعاتی خودنمایانده که بر ماهیت روزنامه‌های آن روزها و آینده کلی مطبوعات اثری عظیم و بسیار بیسابقه داشته است و آن دخالت و اعمال فشار کارگران و کارمندان روزنامه‌ها بر کار تحریری و اعمال نظر این گروه‌ها بر شرایط کلی فعالیت مطبوعاتی است.

میدانیم که بدلیل هر چه بیشتر صنعتی شدن شیوه تولید روزنامه از یکطرف و بخاطر وجود دستگاههای عریض و طویل اداری در روزنامه‌ها از طرف دیگر، تعداد کارگران و کارمندان روزنامه‌های بزرگ تهران، چندین برابر نویسندگان و خبرنگاران آنهاست.

بطور تقریبی، در برابر نزدیک به ۱۰۰ نویسنده و خبرنگار در کیهان،

(۱) هوشنگ اسدی، معاون سردبیر، و بعدها یکی از اعضای شورای سردبیری کیهان، چند روز پس از آنکه ساواکی بودنش افشا شد، رسماً توسط اعلامیه کمیته مرکزی حزب، بعنوان ماموری که از طرف حزب در ساواک رخنه کرده، تطهیر یافت (به صفحه شش روزنامه "مردم" شماره ۱۹ - هفت خرداد ۵۸ مراجعه کنید) (۲) از میان موارد متعدد، بویژه به صفحه اول کیهان شماره ۵۶۳۵ (روز ۲۲ بهمن ۵۷ مراجعه کنید)

۴۰۰ کارمند اداری و ۷۰۰ کارگر وجود دارند. (۱) گروه بزرگ کارگران و کارمندان مطبوعات، در اعتصاب دو ماهه نقشی اساسی داشتند و با آمادگی و یاری همه جانبه آنان بود که اعتصاب ادامه یافت. کارگران مطبوعاتی بویژه در شروع اعتصاب نیز نقش عمده داشتند و بدون همدلی آنان، نویسندگان موفق نمی شدند که اعتصاب خود را ادامه دهند.

در جریان اعتصاب بزرگ، کارگران و کارکنان برای نخستین بار به نویسندگان مطبوعات نزدیک شدند. فعالیت‌های مربوط به اعتصاب و همچنین جو کلی انقلاب، کارگران و کارمندان و روزنامه‌نگاران را در صف واحد و متحدی قرار داد و رابطه تازه‌ای در میان آنان برقرار کرد. پیش از آنکه بدستور مقامات حکومت نظامی و با همدستی صاحبان روزنامه‌ها، اداره این روزنامه‌ها تعطیل شود مطبوعاتی‌های اعتصابی در سالن تحریریه روزنامه جمع می شدند و چندین ساعت روز را با هم می‌گذراندند. در این مدت، سخنرانی میشد، بیانیه‌ها و خبرهای مربوط به اعتصاب و وقایع خوانده میشد، و کارگران و کارمندان و روزنامه‌نگاران در باره مسائل مختلف گفتگو و گاه جروب‌بحث میکردند. در جریان هر دو اعتصاب مطبوعات در سال ۱۳۵۷، کارگران و کارمندان و روزنامه‌نگاران کمیته مشترکی را در هر کدام از روزنامه‌ها، برای هماهنگ کردن فعالیت‌های مربوط به اعتصاب (پخش کمک‌های مادی، نوشتن بیانیه‌ها، انتشار بولتن و...) تشکیل دادند. این کمیته‌ها نقش بسیار موثری در نزدیک کردن سه گروه و کارکنان مطبوعاتی داشت.

پیش از این دوره، رابطه میان روزنامه‌نگاران و دیگر کارکنان روزنامه بویژه کارگران آن کاملا گسسته بود، تا آنجا که شاید بتوان گفت که بین آنان هیچگونه رابطه‌ای وجود نداشت. مهمترین دلیل این گسستگی، شیوه تقسیم کار در روزنامه است. جریان کار هر کدام از سه گروه روزنامه‌نگار، کارگر و کارمندان اداری هر روزنامه، جریانی کاملا متفاوت و عملاً مستقل است. این سه رشته فعالیت به ندرت با هم تلاقی می‌یابد و این تلاقی فقط همکاری و مشارکت عده بسیار محدود از هر کدام از گروه‌ها را ایجاد میکند. مثلاً این امکان عملاً وجود دارد که دهها روزنامه‌نگار یک روزنامه، هرگز ضرورت و فرصت آنرا نیابند که سری به بخش‌های

(۱) به ضمیمه "شناسنامه کیهان" در پایان کتاب مراجعه کنید

فنی و اداری روزنامه خود بزنند و یا حتی ندانند که روزنامه کجا، چطور و توسط چه کسانی چاپ میشود. همچنین تقریباً تمام کارمندان اداری روزنامه، فعالیتهای را دنبال میکنند که به هیچوجه ارتباط آنان را با کارگران و یانویسندگان روزنامه ایجاب نمیکند.

عامل دیگری که به جدائی سه گروه می افزود برای شیوه تقسیم کار و بر خفقان کلی حاکم بر جامعه و مطبوعات متکی بود. از یکسو دستگاه پلیسی شاه و عمال آن در داخل موسسه مطبوعاتی، هرگونه نزدیکی کارمندان و روزنامه نگاران را که مستقیماً به کار موسسه ارتباط نداشت، کنترل میکردند. از سوی دیگر، نه کارگران و نه کارمندان جرات و امکان آنرا نمی یافتند که علناً و بخصوص بطور دستجمعی - در کار روزنامه نگاران، یعنی در آنچه آنان عرضه میکردند دخالت و اعمال نفوذ کنند.

جدائی گروههای سه گانه مطبوعاتی از یکدیگر و بخصوص جدائی میان کارگران و روزنامه نگاران، همچنین زمینه "طبقاتی" داشت. درحالیکه گاهی بعضی مراودات و حتی روابط دوستانه خانوادگی میان کارمندان و روزنامه نگاران دیده میشد، موارد روابط اعضای ایندو گروه با کارگران بسیار نادر بود.

شرایط انقلابی جامعه و بخصوص اعتصاب دوم مطبوعات، سد میان سه گروه را از میان برداشت و آنها را بسیار بهم نزدیک کرد. در جریان اعتصاب همه با هم آشنا شدند و در میان بسیاری، روابطی دوستانه پدید آمد. همچنین براساس شرایط کلی محیط، کارمندان و بویژه کارگران فرصت اعمال نظر و حتی اعمال نفوذ در کار تحریریه را یافتند و بزودی نشان دادند که از این فرصت با آگاهی و با اراده، استفاده میکنند. عبارت دیگر کارگران و کارمندان مطبوعاتی خواستار ایفای نقش هر چه مستقیم تری در انعکاس رویدادها شدند و برای تحقق این خواست، صد استفاده از نیروی فشار خود برآمدند.

بدیهی است که آن دسته از روزنامه نگاران که پیشتر و مستقیم تر به کارگران و کارمندان مطبوعاتی نزدیک شدند جزو "توده" روزنامه نگاران بودند و خواستهای حرکت های مشترکی، این توده را به کارگران و کارمندان نزدیک میکرد. پس از اعتصاب، فکر شورائی کردن اداره تحریریه روزنامه کیهان، توسط همین توده مطبوعاتی مطرح شد و به میان کارگران رفت و کارگران از آن جانبداری کردند

توازن قدرت در تحریریه که بر اثر شرایط کلی محیط و نیز بدنبال تحولات خاص در درون روزنامه بهم خورده بود، مطرح کردن چنین نظریه‌ای را ممکن میساخت و وزنه سنگین حمایت کارگران، تحقق آنرا عملی میکرد.

همانگونه که انتظار میرفت، این نظریه با مقاومت گردانندگان و اعضای رده بالای تحریریه روبرو شد. و از آنجا که امکان و توان مسکوت گذاشتن آن وجود نداشت، زمینه چینی‌ها، دسته بندیها و اشکال تراشی در راه تحقق آن آغاز شد. بدنبال گردهم آیی‌های هر روزه دوران اعتصاب، گرد هم آیی در سالن ناهار خوری روزنامه کیهان همچنان متداول مانده بود. بخش اصلی جمعیت این اجتماعات را کارگران تشکیل میدادند و سخنگویان بیشتر از میان روزنامه‌نگاران جوان بودند. بحث عموماً در باره چگونگی انطباق هرچه بیشتر مطالب روزنامه با خواسته‌های مردم انقلابی و نیز شورائی کردن اداره روزنامه، و بخصوص بخش تحریری آن دور میزد. در جریان این بحثها بود که کارشکنیها و دسته‌بندیها برای جلوگیری از شورائی شدن تحریریه خود نمایاند و بحثهای مربوط به مسائل کلی روزنامه تبدیل به بحثهای شخصی و مغرضانه شد.

گردانندگان و اعضای رده بالای تحریریه، همچنین بر آن شدند که به توده تحریریه بقبولانند که شرکت آنان در شورائی برای اداره روزنامه مغایر اصول "تخصص" و "تجربه" است. و سرانجام زمانیکه هیچکدام از این شیوه‌ها موثر نشد و انتخاب شورا اجتناب ناپذیر شده بود، به دسته بندی برای حفظ نفوذ خود در شورای اداره تحریریه که "شورای سردبیری" نام گرفته بود، متوسل شدند.

انتخاب این شورا پس از چندین هفته گفتگو و چندین جلسه طولانی و متشنج همه روزنامه‌نگاران کیهان در روز ششم اسفند برگزار شد و پنج نفر به عضویت این شورا انتخاب شدند.

با انتخاب شورای سردبیری برای نخستین بار مدیریت تحریریه روزنامه کیهان شورائی و انتخابی شد. این بار برخلاف گذشته که کارگزاران و سردبیران روزنامه توسط صاحب روزنامه و گاه با اعمال نفوذ مستقیم دولت یا دولتیان انتخاب میشدند، شورای سردبیری توسط خود اعضای تحریریه انتخاب شد. با اینوصف و علیرغم آنکه انتخابی بودن مدیریت تحریریه بهر حال نقش مستقیم -

تری در تصمیم گیری را به توده روزنامه نگاران میداد ترکیب شورای سردبیری چنان بود که تغییر چندان را بدنبال نیاورد. در واقع سه تن از پنج عضو شورا همان گردانندگان گذشته روزنامه بودند. یکی از آنان، در آخرین ماههای رژیم سلطنتی عملاً سردبیر روزنامه و دوتن دیگر معاونان او، و از دبیران پر نفوذ تحریریه بودند. یکی از این سه تن، همان کسی بود که کمی بعد ساواکی از آب درآمد و سپس اعلام شد که از طرف حزب توده به ساواک رخنه کرده بوده است. از دو تن باقیمانده یکی مترجم سرویس دور افتاده اخبار خارجی روزنامه بود که در رده بندی تحریریه موقعیتی منزوی و بدور از دسته بندیهای قدرت داشت. نفر پنجم، یکی از روزنامه نگاران تقریباً با سابقه کیهان بود که بدلیل فعالیتهای سیاسی به ده سال زندان محکوم شده بود و بیش از چند روزی نمیشد که همراه با دیگر زندانیان سیاسی کشور، آزاد شده بود. انتخاب این روزنامه نگار تازه از زندان آمده که عده کثیری از جوانان تحریریه حتی اورانمی شناختند ولی به او رای داده بودند، از طرف بسیاری از کیهانی ها حرکتی پر مفهوم تلقی شده، و نشان دهنده تمایل آشکار توده تحریری به اعمال تغییراتی اساسی در مدیریت و نیز گرایش "رادیکال" آن بود.

انتخاب شورای سردبیری، آن تغییرات بنیادی را که توده مطبوعاتی انتظار و خواست آنرا داشت بدنبال نیاورد. هرچند که اداره تحریریه را "دموکراتیک" تر کرد و به توده روزنامه نگاران نقش مستقیم تری را در تصمیم گیری در باره محتویات روزنامه داد. برای نخستین بار امضای روزنامه نگاران بی نام و نشان کیهانی حتی در پای سرمقاله های صفحه اول روزنامه نیز دیده شد و آنان مخالفت یا اعتراض خود را به بعضی مطالب روزنامه علنی و گاه دستجمعی - در جلساتی که با شرکت همه روزنامه نگاران تشکیل میشد - عنوان کردند.

توده مطبوعاتی همچنین توسط دو نماینده خود در شورای سردبیری موفق به اعمال بعضی تغییرهای جزئی (در خط مشی روزنامه، در تعدیل دستمزدها و...) شد. اما همانگونه که گفتیم این تغییرات جزئی وسطی بود و برنظام کلی موسسه تاثیری نگذاشت.

به اعتقاد بسیاری از روزنامه نگاران، عدم تحقق تحولی بنیادی در کیهان تنها ناشی از این واقعیت نبود که شورائی کردن تحریریه تغییر قابل ملاحظه ای را در

نظام کلی آن بوجود نیاورده و توازن قدرت را در آن بهم نزده بود. بلکه شرایط کلی درون و بیرون محیط روزنامه بنحوی روبه تثبیت میرفت که تغییراتی بیش از آنچه را که صورت گرفته بود اجازه نمیداد و حتی با تثبیت همین مقدار تغییرات نیز مقابله میکرد.

اعتقاد ما نیز بر این است. و اینجاست که به گمان ما نزدیکترین شباهت میان شرایط حاکم بر روزنامه کیهان و شرایط کلی حاکم بر جامعه ایرانی در فردای قیام بهمن ۵۷، که در مقدمه بدان اشاره کردیم، روشن میشود.

سیر تحولی که همزمان با آخرین نفس زدنها ی رژیم پهلوی در کار مطبوعات آغاز شد و در زمان حکومت بختیار به اوج خود رسید، بلافاصله پس از قیام بهمن ماه واستقرار دولت موقت بازرگان با نیروهای روبرو شد که با ادامه این تحول مقابله میکرد و میکوشید که این تحول را اگر نه به عقب بازگرداند دست کم بطور کامل متوقف کند و یا به مسیرهای کاملا متفاوت در جهت منافع خود بکشاند. و بدینگونه، این تحول، در نیمه راه مسیر تکامل خود متوقف و در حالت نیمه کاره خود تثبیت شد. با آنکه در مقابله با این تحول، نیروهای کاملا متفاوت، با روشها و هدفهای کاملا مغایر و گاه متضاد، دخالت داشت، اثر کلی همه آنها بر کار مطبوعاتی و سرنوشت کیهان یکی بود.

فصل چهارم

کیهان پس از قیام بهمن ۵۷

بلافاصله در فردای روزهای قیام مسلحانه ۲۱ و ۲۲ بهمن که به سقوط رژیم شاهنشاهی رسمیت داد، شرایط تازه‌ای برای وسائل ارتباط جمعی، و از جمله مطبوعات آغاز شد. حکومت آیت‌الله خمینی که از چندین روز پیش از قیام، عملاً قدرت را بدست داشت، رسماً مستقر شد و نخستین نشانه‌های استقرار آن، آغاز فعالیتهائی در جهت مهارکردن و "به راه آوردن" دستگاههای ارتباط جمعی بود.

ادعای ما این نیست که حکومت تازه به قدرت رسیده و دولت موقت مهدی بازرگان از همان فردای انقلاب توانست مطبوعات را با خواست ومشی خود منطبق کند. میدانیم که نه توانائی و نه خواست ومشی دولت موقت بازرگان، مفهومیهای مشخص ومنکی بربرنامه و سازمانبندی نبود که براساس آن و بوسیله نهادها و کادرهای از پیش آماده شده - که میدانیم حکومت بازرگان نکلی فاقد آن بود - نهادها وسازمانهای اجتماعی ودولتی تصرف، تجدیدسازمان وباطل مشی حکومت تازه منطبق شود. حکومت بازرگان بدون هیچ برنامه وحتى ایدئولوژی مشخص وبدون هیچ سازمانبندی سیاسی که در مضمحل کردن رژیم گذشته شرکت کرده و در نتیجه پایه‌های استقرار رژیمی تازه را براساس خط مشی خود، ریخته باشد، بر سر کار آمد. از اینرو این حکومت نه میدانست که دستگاههای ارتباط جمعی چگونه ماهیت وشيوه‌ای را باید داشته باشند ونه - بفرض اینکه میدانست - میتوانست چنین ماهیت وشيوه‌ای را تحمیل کند.

به گمان ما، به قدرت رسیدن آیت‌الله خمینی و دولت موقت مهندس بازرگان بمعنی استقرار وانسجام کامل آن ماهیتی که کمی بعد با رفراندوم ۱۲ فروردین ۵۸ نام "جمهوری اسلامی ایران" را گرفت، نبود. بلکه آغاز روند این

استقرار بود و اینجا، ما سر آن نداریم که درباره اینکه چنین روندی به تکامل رسیده یا نه و جمهوری اسلامی ایران در همه جنبه‌های اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیک خود انسجام یافته یا نه داوری کنیم. بحث ما چیز دیگری است. همینقدر میتوان گفت که مطبوعات، بعنوان یک نهاد اجتماعی تابع نظام سیاسی و اقتصادی کشور، خواه ناخواه پیرو روندی است که از آن سخن گفتیم، و در نتیجه نمیتوان ادعا داشت که حکومت تازه بر سر کار آمده، بلافاصله موفق به مهار کردن مطبوعات شده باشد. این امر هم به زمان و هم به انسجام حکومت تازه نیاز داشت و رویدادهای چند ماه بعد نشان داد که حکومت دستکم تا آنجا که به حیطه مطبوعات مربوط میشود توانائی تصرف موسسات مطبوعاتی و جلوگیری از بعضی مخالف خوانیهای آنها را دارد، هر چند که هنوز موفق به تعیین و تدوین جهان بینی خویش، و در نتیجه تحمیل ایدئولوژی خود بر فعالیتهای فرهنگی و در نتیجه بر مطبوعات نشده باشد. با اینهمه از همان نخستین روزموضع حکومت تازه در برابر وسایل ارتباط جمعی، با نحوه تصرف و مهار کردن سازمان رادیو تلویزیون مشخص شد. ممکن است گفته شود که در این مورد خاص، تفاوتی اساسی میان رادیو تلویزیون - که سازمانی دولتی است - و مطبوعات - که خصوصی هستند - وجود دارد. واقعیت نیز این است که رادیو تلویزیون نهادی است که هم به دلیل دولتی بودن سازمانش و هم بدلیل اهمیت عظیم "استراتژیکی" اش، طبعاً بسیار راحت تر و زودتر به تصرف هر حکومت تازه آمده درمیآید. بحث ما نه بر سر لزوم این تصرف بلکه بر چگونگی آن و نحوه استفاده ایست که بلافاصله از رادیو تلویزیون شد. در واقع، اعزام فوری صادق قطب زاده بعنوان سرپرست انتصابی امام به رادیو تلویزیون و قطع فوری هوای آزادی که فقط به مدت چند ساعت بر برنامه‌های "انقلابی" رادیو و تلویزیون دمیده بود، زنگ خطری هم برای کارکنان این دستگاهها و هم برای مطبوعات بود که دوران بسیار کوتاه آزادی بی قیمومت دستگاههای ارتباط جمعی به پایان رسیده است.

کارکنان رادیو تلویزیون ملی ایران که بیش از سه ماه بود در اعتصاب بودند و دستگاههای سخن پراکنی رژیم پهلوی را برای نظامیان و چند مزدور رها کرده بودند در بعد از ظهر روز ۲۲ بهمن ۵۷ بسر کار بازگشتند. پس از قرائت اعلامیه‌ای

مبنی بر "بیطرفی ارتش شاهنشاهی" در اخبار ساعت ۲ رادیو، نیروهای نظامی مستقر در رادیو تلویزیون شروع به عقب نشینی کردند و این دستگاهها به تصرف مردم درآمد که بسیاری از آنها مسلح بودند و در جریان محاصره و فتح رادیو تلویزیون چندین کشته داده بودند. برنامه های رادیو تلویزیون عصر تازه، که منحصر به سرود و پیام های انقلابی و "جنگی" (خطاب به مردم مسلح خیابانها) بود در ساعت پنج بعد از ظهر (رادیو) و هفت بعد از ظهر (تلویزیون) آغاز شد. برنامه ها تدوین شده نبود و نظم از پیش ساخته ای را دنبال نمی کرد. اهمیت و تاثیر عظیم آنها، ناشی از آزادی مطلق شان بود. گوینده تلویزیون هنوز غبار و دود خیابان های جنگ زده را بر جامه داشت، پیام های آیت الله خمینی (توسط آقای موسوی اردبیلی)، آیت الله طالقانی (توسط خلیل رضایی)، گروهها و سازمانهای پیشرو و مارکسیست همه با هم، و در فاصله سرودهای انقلابی خوانده شد. پیام های "جنگی" مردم و گروههای مسلح را به اینسو و آنسو میدان جنگ تهران میکشاند. در جواب پیام استمداد گوینده، که ایستگاه تلویزیون را مورد حمله "گروههای ضد انقلاب" اعلام می کرد، نیمی از مردم تهران، مسلح یا دست خالی، به آن سو هجوم بردند...

اما آزادی رادیو تلویزیون چند ساعتی بیشتر نپائید. در همان صبح فردای فتح رادیو تلویزیون که کمی بعد "صدا و سیما" انقلاب اسلامی ایران " شد، اعلامیه ای از "دفتر امام خمینی" که برای جلوگیری از "زیاده روی" ! مردم انقلابی مسلح شده منتشر شده بود، حساب رادیو تلویزیون را نیز با حاکمیت هنوز از گرد راه نرسیده روشن کرد. اگر شور و حرکت عظیم مردم و نیروی سهمگین ملت سلاح بدست را در آن ساعت های سرنوشت ساز لحظه ای در خاطر مجسم کنیم، این اعلامیه نیازی به کوچکترین تفسیر نخواهد داشت (۱):

امام خمینی:

سلاح ها را تحویل ستاد نخست وزیری بدهید

بخش تبلیغاتی دفتر امام خمینی امروز نکات زیر را اعلام کرد:

(۱) به نقل از صفحه ۲ کیهان شماره ۱۰۶۳۶ - بیست و سوم بهمن ۵۷

۱- دیروز عده‌ای از افراد گارد در جریان زدوخوردها دستگیر شدند و به نخست‌وزیری آورده شدند که به علت مسائل امنیتی و موقعیت حساس چشم و دست آنها را بسته بودند و با اینکه با آنها کاملاً به شکل انسانی عمل میشد، امام خمینی دستور فرمودند که چشم آنها را باز کنند و بیش از پیش با آنها مدارا شود.

۲- برنامه‌هایی که از دیشب در رادیو تلویزیون اجرا شده بوسیله خود کارکنان اعتصابی رادیو تلویزیون بوده است. ترتیب این کار امروز داده خواهد شد و حیاتی از نخست‌وزیری برای تحویل گرفتن این دو قسمت اعزام خواهد شد.

۳- از همه افراد تقاضا میشود سلاح‌ها و ادوات جنگی را در اختیار ستاد نخست‌وزیری (محل دبیرستان رفاه) قرار دهند تا ترتیب انتقال آنها به مکان‌های مخصوص که در نقاط مختلف انتقال داده شود.

۴- آنچنان که امام دستور فرموده‌اند کلیه افراد باید از هر گونه حمله و هجوم به پادگانها و ادارات دولتی خودداری کنند و دیگر اثاثیه و سلاح‌های آنها را بیرون نیاورند.

انتصاب صادق قطب‌زاده به سرپرستی رادیو تلویزیون، تکلیف این دستگاه و کارکنان آن در قبال حکومت را کاملاً و به وضوح مشخص کرد. بویژه آنکه گذشته از نفس حرکت انتصاب در آن شرایط خاص، شخصیت خود قطب‌زاده، قلدری و منش اوباشانه و "تاکتیک" های او برای استحکام قدرتش در رادیو-تلویزیون (تصفیه‌ها، طومارها و استفاده‌های آتش‌افروزانه او از رادیو-تلویزیون) انتصاب او را پر مفهوم تر می‌کرد.

در جریان اعتصاب طولانی کارکنان رادیو تلویزیون، نهادی بنام "شورای موسس اتحادیه کارکنان رادیو تلویزیون" برای هماهنگ کردن کارکنان اعتصابی بوجود آمد. این شورا در جریان اعتصاب خود در روزهای واپسین رژیم پهلوی بسیار فعال بود و تماس‌های مرتبی با گروه‌ها و سازمان‌های اعتصابی، از جمله دانشگاهیان و روزنامه‌نگاران برقرار کرد.

"شورای موسس اتحادیه کارکنان رادیو تلویزیون" در جریان اعتصاب فکر شورایی کردن اداره این دستگاه و همچنین استقلال آن در برابر دولت را مطرح

کرد. و با توجه به جو کلی روزهای قیام بهمن ماه، برای " شورای موسس" تقریباً بدیهی به نظر میرسید که پس از سقوط رژیم پهلوی و استقرار حکومت تازه، فکر شورایی کردن و استقلال اداره رادیو تلویزیون از طرف حکومت تازه پذیرفته شود. انتصاب صادق قطب‌زاده به سرپرستی رادیو تلویزیون، به نحوی گیج-کننده به این توهم پایان داد و دوام سرپرستی او بر رادیو تلویزیون، علیرغم عنوان گول‌زننده " موقت"، فکر شرکت کارکنان رادیو تلویزیون در اداره این دستگاه را کاملاً سرکوب کرد. در آغاز، بر موقت بودن انتصاب قطب‌زاده بارها تاکید شد، و خود او در پیامی خطاب به کارکنان اعتصابی تلویزیون، از آنان خواست که " برای مدت کوتاهی در جهت تامین آرامش کشور فعالیت کنند و با کار خود به برقراری آرامش یاری رسانند تا طرح سازماندهی جدیدی برای این مرکز حساس در راه برقراری جمهوری عدل اسلامی پایه‌ریزی شود" (۱) اما همانگونه که گفتیم نحوه انتصاب قطب‌زاده، شکی را در باره سرنوشت آینده تلویزیون و " شورای موسس" باقی نمی‌گذاشت، همانگونه که بعداً اثبات شد.

بهر تقدیر، چگونگی مهار کردن رادیو تلویزیون، از همان آغاز، برای مطبوعات نیز هشدار بود. چرا که نحوه برداشت حکومت تازه از وسایل ارتباط جمعی را نشان میداد و مشخص می‌کرد که شرایط فعالیت این وسایل در حکومت تازه چگونه خواهد بود. اما در عین حال، شرایط کلی روزهای پس از قیام بهمن ماه، درگیری گروههای حاکم در زمینه‌های بس مهم تر قدرت، و همچنین مسائل بدیهی حقوقی، اجتماعی و حیثیتی ناشی از وابستگی موسسات بزرگ مطبوعاتی به بخش خصوصی، مانع از آن می‌شد که در تصرف این موسسات روشی فوری و علنی شبیه تصرف رادیو تلویزیون دولتی بکار برده شود. از این رو، دست انداختن بر موسسات مطبوعاتی مقدمات و زمینه‌چینی مناسبی را ایجاد می‌کرد که محتاج زمان و مانورهای فرسایشی بود. این مانورها از نخستین روزهای پس از قیام علنی شد و هر چند که در آن زمان، چگونگی و جهت حرکت آن چندان مشخص نبود و گهگاه حرکت‌هایی طبیعی و خودجوش

(۱) پیام سرپرست موقت رادیو تلویزیون، صفحه ۶ کیهان شماره

۱۰۶۳۸، ۲۵ بهمن ۵۷

جلوه می‌کرد، اکنون، پس از گذشت زمان لازم و پس از تحصیل نتیجه مشخص، روشن میشود که هر کدام از این مانورها حساب شده و جزئی از حرکت مشخصی بوده که دقیقاً به نتیجه پیش بینی شده نیز رسیده است.

تاکتیک مهار کردن و تصرف روزنامه‌های بزرگ، و بویژه روزنامه کیهان تاکتیکی فرسایشی بوده که با اتکا بر شرایط بیرون و درون موسسه کیهان، و با شناخت و هدایت ماهرانه تحولات درون و بیرون روزنامه کیهان در جهت هدف نهایی، یعنی تصرف روزنامه، طرح ریزی شده است. نظری به زمینه‌های داخلی و خارجی "مساله کیهان" پیش از تصرف رسمی آن، بوضوح نشان میدهد که برای این تصرف، طرحی دقیق ریخته شده، و این تصور که تصرف کیهان نتیجه اتفاقی و پیش بینی نشده اوج گیری بحرانهای داخل و خارج موسسه بوده است، بکلی باطل است.

به بررسی این زمینه‌ها و چگونگی استفاده تصرف کنندگان کیهان از آنها بپردازیم.

زمینه خارجی بحران کیهان

همزمان با قطعی شدن سقوط رژیم پهلوی و نزدیک شدن استقرار دولت موقت حکومت تازه اسلامی، نظارت بر فعالیت مطبوعاتی و "کنترل" و "کوشش در جهت منطبق کردن محتوای مطبوعات با بینش حکومت اسلامی آغاز شد. برداشت مشخص ما از مفهوم‌هایی چون "نظارت" و "کنترل مطبوعات"، که متکی بر شیوه‌های خاص دوران پهلوی است، ممکن است این سوء تفاهم را پیش آورد که حکومت تازه اسلامی، پیش و بلافاصله پس از رسیدن به قدرت، دستگاه‌هایی رسمی را برای نظارت بر فعالیت‌های مطبوعاتی بر پا داشته، که این وظایف را نیز رسماً و علناً اعمال کرده‌اند. واقعیت چنین نیست و حکومت اسلامی در آغاز کار خود، نهاد و سازمان مشخصی برای نظارت بر کار مطبوعات بوجود نیاورد و به گفته مطبوعاتی‌ها، وزارت اطلاعات رژیم تازه، که کمی بعد "وزارت ارشاد ملی" شد، در آغاز بکلی فاقد یک چنین نهاد و سازمانی بود و رابطه این وزارتخانه با مسئولان مطبوعاتی، از جنبه‌های علنی و مستقیم نظارت دولتی و کار مطبوعاتی، که در

زمان پهلوی مرسوم بود، عاری بوده است. حتی اکنون، یک سال و نیم پس از استقرار جمهوری اسلامی نیز، وزارت ارشادملی، در آن زمینه فعالیت سازمان یافته‌ای شبیه وزارت اطلاعات شاه‌نادر و بهمین دلیل نیز با رها مورد انتقاد علنی و خشن گروه‌های دیگری از هیات حاکم قرار می‌گیرد که آن را به مامشات با "مطبوعات ضد انقلابی" متهم می‌کنند. اینجا باید فوراً گفته شود که نبود یک دستگاه رسمی نظارت بر مطبوعات، بهیچ وجه نباید این تلقی را بدست دهد که "وزارت ارشادملی" از دخالت و نظارت غیر مستقیم در کار مطبوعات میرا بوده، و بنا به ادعاهای بارها تکرار شده مسئولان این وزارتخانه، که در تغییر نام آن از "وزارت اطلاعات" به "وزارت ارشادملی" تجلی می‌کند، تنها وظیفه "ارشاد" مطبوعات را به عهده داشته است. گذشته از این واقعیت که یک چنین نهاد اجرائی نمی‌تواند صلاحیت "ارشاد" نهادهایی عمومی چون مطبوعات را داشته باشد، کردارهای آن نیز به خوبی نشان می‌دهد که این وزارتخانه، از همان وظیفه ادعائی "ارشادی" خود نیز بکلی دور است. قانون مطبوعاتی که توسط این وزارتخانه تسلیم شورای انقلاب شد و به سرعت به تصویب رسید، قانونی به شدت ارتجاعی و خودگامه است که قیومت حقوقی دولت بر روزنامه‌ها و نشریات را مسجل و محدود کرده آزادی مطبوعات را به غایت تنگ می‌کند. این قانون به نحوی تنظیم شده که کوچکترین فعالیت مطبوعاتی را از نظارت مستقیم دولت مصون نمی‌گذارد و به حکومت این اجازه را می‌دهد که در هر مورد و در هر یک از شئون کار مطبوعاتی مستقیماً دخالت کند و "تخلفات" مطبوعاتی را خود به محاکمه بکشد و خود محکوم کند. این قانون، علیرغم همه ظاهر سازی‌های "آزاد منشانه" مسئولان وزارت ارشاد، بدون نظر خواهی از کارشناسان مطبوعاتی و بی‌اعتنا به اعتراض‌های گسترده روشنفکران و دست‌درکاران مطبوعاتی به تصویب رسید. وزارت ارشاد و مسئولان آن، همچنین در جبهه‌گیری علیه روزنامه‌های مختلفی که در خط دولت حرکت نمی‌کردند و هر کدام به نحوی "مغضوب" حکومت شدند، بی‌طرفی و آزادیخواهی ادعایی خود را بکلی فراموش کرده، و نقشی فعال و علنی را در سرکوب این روزنامه‌ها به عهده گرفتند. ناصر میناچی، وزیر "لیبرال" (!) ارشاد ملی، بارها و با لحنی آتش افروزانه، روزنامه‌آیندگان و روزنامه‌نگاران قربانی شده‌آن را مزدور و عامل خارجی معرفی کرد و از "اسناد"ی سخن گفت که

برای تأیید این تهمت در اختیار دارد. اکنون که بیش از یک سال از تعطیل آیندگان می‌گذرد و حکومت به هدف خود در تعطیل آن دست یافته، کوشش‌های روزنامه‌نگاران آیندگان برای واداشتن میناچی و وزارتخانه اوبه‌افشای اسناد به جایی نرسیده‌است. و چند تن از دبیران آیندگان که همزمان با تعطیل این روزنامه دستگیر شده بودند، پس از سه ماه بازداشت، بدون اتهامی و محاکمهای آزاد شدند و کوشش‌های آنان نیز برای دست یابی به "اسناد" میناچی در جهت کشف دلائل "اقامت" صد روزه‌شان در زندان دادستانی کل انقلاب در اوین بی ثمر مانده است. وزارت ارشاد در چند ماه گذشته، همچنین چندین روزنامه و نشریه را در تهران و شهرستانها تعطیل و یا از انتشار چندین نشریه نو پا جلوگیری کرده و در این کار، حتی مفاد همان مصوبه ارتجاعی شورای انقلاب را که هر نوع اقدام درباره مطبوعات را به حکم دادگاه موکول می‌کند، زیر پا گذاشته است.

گفتنی است که مسئولان وزارت ارشاد در توجیه موضعگیری‌های خود در برابر مطبوعات، که عموماً بر اساس قوانین موجود نیز غیر قانونی است، به یک سلسله دستاویزها متوسل می‌شوند، که تداوم استفاده، آنها را بصورت "رویه" ای قانونی و حقانی درآورده‌است مثلاً، مقامات این وزارتخانه، در مصاحبه‌های مطبوعاتی خود دائماً تکرار کرده‌اند که انگیزه آنها «توییح یا تعطیل فلان روزنامه فشار مردم بوده که با مراجعات مکرر خود از آنان می‌خواسته‌اند که به دفاع از انقلاب برخاسته، و "توطئه" های روزنامه‌مورد بحث را خنثی کنند. همچنین، خود داری حساب شده - و غیر قانونی - وزارت ارشاد از دادن امتیاز نشر روزنامه به صدها در خواست کننده، چنین توجیه می‌شود که در هیچ کشور "انقلابی" دیگر اینهمه روزنامه و مجله وجود ندارد. و کشورهای انقلابی‌ای چون کوبا و الجزایر فقط یک یا حداکثر سه روزنامه دارند. (۱)

با اینهمه، همانگونه که گفتیم، در روزهای پیش و پس از قیام بهمن ۵۷ و استقرار حکومت اسلامی، هیچ دستگاه مشخصی برای نظارت بر کار مطبوعات

(۱) بدیهی است که ما را به درستی یا نادرستی این ادعا کاری نیست. چرا که در هر صورت هیچ چیز را توجیه نمی‌کند.